

## ۵۴

## حسین فاطمی : نوشته های مخفیگاه و زندان

دکتر حسین فاطمی: نوشته‌های مخفیگاه و زندان

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - ۱۹ آبان ۱۳۳۳

به مناسبت پنجاهمین سال فاجعه اعدام

یک دموکرات



ویراستار: هدایت متین‌دقتری  
دفترهای آزادی

۱- یادداشت‌هایی از مخفیگاه

## آزادی

دکتر حسین فاطمی: نوشته‌های مخفیگاه و زندان  
 تاریخ: خاطرات دوران زمامداری و کودتای ۲۸ مرداد و نامه‌های زندان و مدافعات  
 ویراستار و مصنف: هدایت منین دفتری  
 دفترهای آزادی، دفتر بنجم  
 چاپ اول: زمستان ۱۳۸۳  
 چاپ و صحافی: مرتضوی، کلن، آلمان  
[info@bm-druckservice.de](mailto:info@bm-druckservice.de)

- کلیه حقوق محفوظ و مربوط به ویراستار است. هر گونه نقل و اقتباس از این کتاب در حد متعارف آزاد و مشروط به ذکر کامل مأخذ است.

F-mail: [azadi@patrol.i-way.co.uk](mailto:azadi@patrol.i-way.co.uk)  
 Fax: 00331 4320 4358

در آلمان  
 Mehdi Barzin  
 Postfach 110211, 35347 Giessen, Germany

## فهرست

۹	یادداشت
۱۱	پیشگفتار
۱۵	یک خاطره از دکتر حسین فاطمی دکتر سعید فاطمی
۱۹	گاهشمار
۵۰	بخش اول، یادداشتهایی در مخفیگاه
۶۹	بخش دوم، نامه‌ای از مخفیگاه به نهضت مقاومت ملی ایران و پاسخ به آن
	بخش سوم، نامه‌های زندان به آیت‌الله زنجانی
۷۲	۱. مقدمه
۷۳	۲. خاطرات آیت‌الله زنجانی در این باره
۷۸	۳. مجموعه نامه‌های زندان
۹۳	۴. حماسه
	بخش چهارم، مدافعات در دادگاه نظامی
۹۶	۱. مقدمه
۹۶	۲. 'یراد به ادعای نامه
۱۰۷	۳. فعالیت‌های زمان وزارت و کودتای ۲۵ مرداد
۱۱۳	تصویرها

## بخش اول یادداشت‌هایی در مخفیگاه

شنبه چهارم مهر ماه

مقدمات کودتا مدت‌ها بود فراهم می‌شد:

قریب چهل روز از کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه دکتر مصدق و دستگیری همکاران و هم فکran او می‌گذرد. و من با این که مصمم بودم از اولین روز به تفصیل، ماجرای این حادثه را که در سرنوشت مبارزات ملت ایران تأثیر فوق‌العاده خواهد داشت بنویسم، جز یادداشت‌های مختصری از همان روز واقعه، هنوز موفق نشده‌ام با تمرکز، قلم بردارم و شرح قضیه را بنویسم. اینک پیش خود اندیشیدم که ممکن است اتفاقی روی دهد و این فرصتی که موجود است هدر برود و قسمتی از حقایقی را که نه تنها جامعه امروزی، بلکه نسل‌های آینده بدان کمال علاقه و دل بستگی دارند، برای همیشه مسور بماند. آنهایی که جریان کودتا را از شب یکشنبه ۲۵، یا از صبح چهارشنبه ۲۸ مرداد تعقیب می‌نمایند، یا بی‌اطلاعت با نمی‌خواهند از واقعات پرده بردارند، نه تنها نقشه کودتا بر ضد دولت مصدق و در حقیقت علیه نهضت ملی ایران در هفته آخر مرداد، یا در ماه مرداد ماه بوجود نیامده، بلکه از ماهها پیش و شاید اگر میزان دقت و کنجکاوی را وسیع‌تر کنیم، از چند ماه بعد از زمامداری دکتر مصدق، یک چنین نقشه‌ای به موازات تبلیغات شدید انگلیسی‌ها که در داخل و خارج شاه را از حزب توده می‌ترسانیدند، در شرف طرح و انجام بود.

ده دوازده روز هنوز از روی کار آمدن دکتر مصدق نگذشته بود که یک روز صبح زود که او به کاخ ایض، عمارت نخست‌وزیری آمد، مرا که معاون سیاسی و پارلمانی‌اش بودم به اطاقی کار خود طلبید. ما دو نفر تنها بودیم. دکتر مصدق گفت من رئیس شهرداری را احضار کرده‌ام، هر وقت آمد شما هم وارد اطاق شده در مذاکرات شرکت کنید. باید متذکر بود که دکتر مصدق سه یا چهار روز بیشتر در نام دوران ۲۸ ماهه نخست‌وزیریش به کاخ ایض نرفت و شاید این روزی را که به تعریف آن پرداخته‌ام، آخرین مرتبه‌ای بود که دکتر به عمارت ایض آمد. اگر حافظه‌ام اشتباه نکند مجلس شانزدهم روز شنبه هفتم اردی‌بهشت به دکتر مصدق ابراز تمایل کرد، و او پس از گذشتن قانون نه ماده‌ای، یعنی دهم، یا یازدهم اردی‌بهشت، قبول مسؤلیت نمود، ولی اولین پیام رادیویی خود را، دهم اردی‌بهشت به ملت

جمهوری دارند چه کسانی هستند، به علاوه فرضاً هم کسی دارای این فکر باشد، در من چه تأثیری می‌تواند بکند.

### فکر جمهوری را چه کسانی به شاه تلقین کردند

آمدن دکتر مصدق به ریاست دولت، برای سیاست انگلیس و طرفداران ابرائی آن غیرمنتظره بود، و مطلعین در آن روز شنبه، هفتم اردی‌بهشت ۱۳۳۰ می‌دانستند که از صبح اول وقت، آقای سیدضیاءالدین [علی‌اطیائی] به دربار رفته بود که پس از استعفاى علا تمایل مجلس را به نام او بگیرند و فرمان نخست وزیریش صادر شود. وقتی که سردار فخر [حکمت رئیس مجلس] خبر تمایل مجلس را به نام مصدق برد، هنوز سیدضیاء‌الدین از دربار خارج نشده بود. خبر مزبور یک حالت بهت و حیرت در سیاست خارجی و داخلی ایران ایجاد کرد و عصر همین شنبه بود که دو نفر از سانورها، اول تقی‌زاده و بعد حکیم الملک، به دربار رفتند و ضمن تشویق شاه به مقاومت گفتند که دکتر مصدق آمده است ایران را جمهوری کند و مخصوصاً خود شاه نیز از خاطره مخالفت‌های سابق مصدق با امور خلاف قانون و نطق آبان ۱۳۰۴ و نطق تازه‌تر او در مجلس شانزدهم درباره مجلس مؤسسان و تفسیر آن دو اصل، و برگرداندن قوه قانونگذاری به وضعیت و موقعیتی که قانون اساسی برای آن پیش بینی کرده است، بیشتر آماده برای قبول این تلقینات بود.

من از این جریان آمد و رفت‌ها اطلاع پیدا کردم و چون از چند ماه به آخر کابینه رزم‌آرا، برای کوبیدن او، من با اطلاع جبهه ملی یا شاه نمائس دانتیم و گاه و بیگاه او را می‌دیدم، به پیشخدمت مخصوص شاه تلفن کردم که می‌خواستم شرفیاب شوم. جواب داد همین الان بیایید. من رفتم و صحبت اول شاه این بود: «بیشوا هم که آمد» (من دکتر مصدق را در مقالاتم به نام پیشوای جبهه ملی خطاب می‌کردم) مذاکرات زیاد با او شد، و گله‌های بسیار از دکتر مصدق کرد. بعد پرسید حالا هم عقیده‌اش راجع به مؤسسان همان است که بود. گفتم یقین دارم با حسن تفاهم همه این مسائل حل خواهد شد، و حالا که دو مجلس به او اظهار تمایل کرده، اینها دشمنان اعلیحضرت هستند که می‌گویند فرمان ندهید و مصدق آماده است ایران را جمهوری کند. من اطمینان می‌دهم مصدق مرد با شرف و مورد اعتمادی است. در مقابل صمیمیت، حتماً صمیمیت از خود نشان خواهد داد. نحوه صحبت او طوری بود که خوب خاتمه پیدا کرد و بلافاصله جریان را به دکتر مصدق خبر دادم و حتی گفتم در انتخاب وزیر جنگ که مورد علاقه شاه است از او مشورت نمایید. اما شاه عقیده باطنی‌اش را مکرراً درباره مصدق سابقاً به من گفته بود و حتی یک روز، در زمان رزم‌آرا، به خنده گفت: خوب است مملکت را به دکتر مصدق بسپاریم که در ظرف سه چهار ماه بکلی متلاشی کند. یکی از خصائص شاه این است که بسیار ماهرانه بازی می‌کند. در مورد پدرش معروف است که می‌گویند او می‌توانست چندین سال کینه و بغض خود را

ایران فرستاد و بعد از یک هفته، گمان می‌کنم روز هفدهم اردی‌بهشت، مرا به معاونت خود به شاه معرفی نمود. منظور این است که بین ملاقات و مذاکره رئیس دولت و رئیس شهربانی با تشکیل دولت فاصله دو هفته‌ای بیشتر وجود نداشت. من وقتی از اطلاق نخست‌وزیر بیرون آمدم به پیشخدمت سپردم که هر وقت رئیس شهربانی آمد و به اطلاق دکتر مصدق رفت، مرا هم خبر کند. نیم ساعت هنوز نگذشته بود که خبر آورد رئیس شهربانی به اطلاق نخست‌وزیر رفت. من هم دوسیه‌ای را برداشته با خود به اطلاق دکتر مصدق بردم. وارد اطلاق که شدم دیدم نخست‌وزیر از پشت میز برخاسته و روی صندلی‌های راحت نشسته و رئیس نظمی هم که سرلشکر حجازی بود، در کنار اوست. سرلشکر حجازی در کابینه علا به ریاست شهربانی انتخاب شده بود و بعد از تیر خوردن رزم‌آرا و تعویض سرتیپ دفتری که رفقای جبهه ملی با دفتری روی موضع کاشانی سخت مخالف بودند، تصدی نظمی به او محول گردید. سرلشکر حجازی از افسران مورد اعتماد شاه بود. سابقاً هم مدتی فرماندار نظامی و بعد، فرمانده لشکر خوزستان بود و در سفر اروپا نیز، جزء همراهان شاه بود و در دوره قوام السلطنه نیز، دعوتی بین او و مظفر فیروز واقع شد، که متجر به صدور اعلامیه‌ای از طرف قوام گردید. به هر صورت، سوابق او طولانی است. در اطلاق، ما سه نفر بودیم؛ دکتر مصدق سرلشکر حجازی و من. ابتدا مصدق شروع به صحبت کرده گفت در شرفیابی که خدمت اعلیحضرت برای فلان موضوع رفته بودم (بنظرم معرفی یکی از وزراء یا مأمورین بود) بعد از انجام معرفی، شاه فرمودند که شنیدم «فدائیان اسلام» دنبال قتل شما هستند. شما باید خیلی مواظبت کنید و به رئیس شهربانی هم دستور دادم بر مواظبت خود بیفزاید. دکتر مصدق اضافه کرد که از اعلیحضرت پرسیدم چه کسانی این جریان را عرض کرده‌اند، من یا فدائیان کاری نکرده‌ام و حسابی با هم نداریم، دولت هم که تازه آمده است. شاه فرمودند از نظمی و رکن دو شنیده‌ام و حالا هم این اسلحه کوچک جیبی را به شما می‌دهم که در موقع خطر بتوانید از خود دفاع نمایید. جزئیات دیگری را هم دکتر مصدق به رئیس شهربانی گفت که حالا نظرم نیست ولی خلاصه‌اش همین بود. بعد از سرلشکر حجازی پرسید، اطلاعاتتان در این موضوع چیست. حجازی داستانی مفصل از «فدائیان اسلام» گفت و شرح داد که عوامل کارآگاهی که در میان آنها داریم چنین گزارشی داده‌اند ولی ما مراقب هستیم و مأمورین همه جا مواظبت دارند. این موقع دکتر مصدق خنده بلندی کرده گفت: این مأمورین محققاً از رزم‌آرا بیشتر از من مواظبت می‌کردند، به اعلیحضرت هم این مطلب را عرض کردم بعد گویا نخست‌وزیر پرسید که موضوع را چرا فوراً به من گزارش ندادید. حرف‌هایی رئیس شهربانی زد که جزئیاتش به خاطر من مانده است ولی گفت امروز قصد شرفیابی داشتم که گزارش را به عرضتان برسانم. دستوراتی به سرلشکر حجازی درباره انتظامات شهر داد و او، از اطلاق بیرون رفت. چند دقیقه بعد من هم خارج شدم و چیزی نگذشت که پیشخدمت‌ها گفتند آقای نخست‌وزیر به مجلس رفتند. دکتر مصدق از آن روز تا مدت‌ها بعد به عنوان این‌که

تأمین جانی ندارد در مجلس ماند و در یکی از اطلاق‌های پهلوی کمیسیون بودجه منزل کرد و کارهای اداری و امور مملکتی را هم در همانجا رسیدگی می‌نمود و جلسات هیأت دولت هم در اطلاق کمیسیون تشکیل می‌شد. روز اولی که به مجلس رفت، ضمن نطقی این جریان را به استحضار عامه رسانید و موضوع مذاکرات خودش را با رئیس شهربانی، با تصریح به این‌که با حضور من صورت گرفته است، از پشت تریبون برای اطلاع مردم گفت. افشای این مذاکرات، که شاه عقیده داشت تا حدی جنبه محرمانه داشته است، موجب گله‌مندی او را فراهم آورده بود و از قرار معلوم، آقای علا، وزیر دربار هم که آن وقت واسطه مذاکرات بود و می‌آمد و میرفت، بطور کنایه و یا صریح، گله شاه را به نخست وزیر گفت.

#### رئیس شهربانی را دکتر مصدق تغییر داد

پس از این‌که مطلب علنی شد، دکتر مصدق سرلشکر حجازی را تغییر داد، معاونین نظمی به مجلس خواست و تا تعیین رئیس جدید، انجام کارها را به عهده آنها وا گذاشت. ضمناً سرلشکر زاهدی وزیر کشور هم مقداری از اوقات روزانه خود را در شهربانی می‌گذرانید. بعد، بوسیله تلفن و هم کتیباً برای اطمینان خاطر شاه از او خواست که رئیس جدید نظمی را انتخاب نماید. به پست ریاست نظمی، شاه خیلی اهمیت میداد و تعیین رئیس آنجا را جزء حقوق خود می‌شمرد. دکتر مصدق هم ضمن نامه خود اشاره کرد که نظری به این انتخاب، جز حفظ امنیت ندارد و هر کس را خود شاه مورد اعتماد می‌داند، انتخاب نماید. سرلشکر بقائی را برای تصدی این پست، شاه نامزد کرد، دکتر مصدق هم پذیرفت و به سرلشکر زاهدی که وزیر کشور بود دستور داد حکم او را صادر نمایند.

در خلال همین احوال بود که قضیه نفت به متاهی درجه حرارت خود رسیده بود و بعید نیست که یکی از هدف‌های دکتر مصدق در اقامت مجلس این بوده باشد که از فشارهای سیاسی برای کار نفت در امان بماند، چنان‌که وقتی سفیر انگلیس وقت ملاقات خواست، او را در اطلاق مجلس پذیرفت و بدیهی است در میان سیل مخبرین و توجه عمومی، صحبت‌های او را دکتر مصدق به استحضار مردم برساند و در یک چنین وضعیتی سفیر انگلیس نمی‌توانست درخواست نامشروعی بکند.

#### علا، وزیر دربار صحبت جمهوری را پیش می‌آورد

آقای علا، وزیر دربار، ضمن صحبت خود با نخست‌وزیر، یک روز اظهار می‌کند که اعلیحضرت به شخص شما اطمینان دارند، ولی بعضی از اطرافیان شما فکر جمهوری در سر دارند. دکتر مصدق در جواب می‌گوید من به پدر این شاه در دوره ششم، قسم ولاداری نخوردم ولی در مورد اعلیحضرت قسم خوردم که حافظ قانون اساسی و سلطنت مشروطه باشم. بنابراین این چنین اندیشه‌ای کاملاً نادرست است. آن اطرافیان من که خیال



جمهوری دارند چه کسانی هستند، به علاوه فرضاً هم کسی دارای این فکر باشد، در من چه تأثیری می‌تواند بکند.

### فکر جمهوری را چه کسانی به شاه تلقین کردند

آمدن دکتر مصدق به ریاست دولت، برای سیاست انگلیس و طرفداران ابرائی آن غیرمنتظره بود، و مطلعین در آن روز شنبه، هفتم اردی‌بهشت ۱۳۳۰ می‌دانستند که از صبح اول وقت، آقای سیدضیاءالدین [علی‌اطینانی] به دربار رفته بود که پس از استعفاى علا تمایل مجلس را به نام او بگیرند و فرمان نخست وزیریش صادر شود. وقتی که سردار فاخر [حکمت رئیس مجلس] خبر تمایل مجلس را به نام مصدق برد، هنوز سیدضیاء‌الدین از دربار خارج نشده بود. خبر مزبور یک حالت بهت و حیرت در سیاست خارجی و داخلی ایران ایجاد کرد و عصر همین شنبه بود که دو نفر از سانورها، اول تقی‌زاده و بعد حکیم الملک، به دربار رفتند و ضمن تشویق شاه به مقاومت گفتند که دکتر مصدق آمده است ایران را جمهوری کند و مخصوصاً خود شاه نیز از خاطره مخالفت‌های سابق مصدق با امور خلاف قانون و نطق آبان ۱۳۰۴ و نطق تازه‌تر او در مجلس شانزدهم درباره مجلس مؤسسان و تفسیر آن دو اصل، و برگرداندن قوه قانونگذاری به وضعیت و موقعیتی که قانون اساسی برای آن پیش بینی کرده است، بیشتر آماده برای قبول این تلقینات بود.

من از این جریان آمد و رفت‌ها اطلاع پیدا کردم و چون از چند ماه به آخر کابینه رزم‌آرا، برای کوبیدن او، من با اطلاع جبهه ملی یا شاه نمائس دانتیم و گاه و بیگاه او را می‌دیدم، به پیشخدمت مخصوص شاه تلفن کردم که می‌خواستم شرفیاب شوم. جواب داد همین الان بیایید. من رفتم و صحبت اول شاه این بود: «بیشوا هم که آمد» (من دکتر مصدق را در مقالاتم به نام پیشوای جبهه ملی خطاب می‌کردم) مذاکرات زیاد با او شد، و گله‌های بسیار از دکتر مصدق کرد. بعد پرسید حالا هم عقیده‌اش راجع به مؤسسان همان است که بود. گفتم یقین دارم با حسن تفاهم همه این مسائل حل خواهد شد، و حالا که دو مجلس به او اظهار تمایل کرده، اینها دشمنان اعلیحضرت هستند که می‌گویند فرمان ندهید و مصدق آماده است ایران را جمهوری کند. من اطمینان می‌دهم مصدق مرد با شرف و مورد اعتمادی است. در مقابل صمیمیت، حتماً صمیمیت از خود نشان خواهد داد. نحوه صحبت او طوری بود که خوب خاتمه پیدا کرد و بلافاصله جریان را به دکتر مصدق خبر دادم و حتی گفتم در انتخاب وزیر جنگ که مورد علاقه شاه است از او مشورت نمایید. اما شاه عقیده باطنی‌اش را مکرراً درباره مصدق سابقاً به من گفته بود و حتی یک روز، در زمان رزم‌آرا، به خنده گفت: خوب است مملکت را به دکتر مصدق بسپاریم که در ظرف سه چهار ماه بکلی متلاشی کند. یکی از خصائص شاه این است که بسیار ماهرانه بازی می‌کند. در مورد پدرش معروف است که می‌گویند او می‌توانست چندین سال کینه و بغض خود را



در مورد کسی مخفی ندارد. عین همین قضاوت را دربارهٔ پسر هم میتوان کرد و مسلماً این صفت را به وجه شایسته‌ای از پدر میراث برده است.

از دورهٔ چهاردهم و از پیش از آن و همچنین از مبارزه‌هایی که در انتخابات دورهٔ پانزدهم مصدق کرد و نتیجه نگرفت، نظر شاه با او خوب نبود و نمی‌توانست صمیمانه با دولت او همکاری کند. اما از آن طرفه، وقتی آمد در برابر سیل افکار عمومی، رویهٔ تسلیم و دموکرات منشی را در پیش گرفت، اما در هر فرصت از ابراز نگرانی هم خودداری نمی‌کرد که قضیهٔ نفت خطرناک است. یک روز در زمان رزم آراء، به خود من گفت: «مملکت را می‌خواهید به کجا بکشانید. مگر می‌شود نفت را ملی کرد. گفتن این حرف آسان است. انگلیسی‌ها عشایر را تحریک خواهند کرد. یکبارچه ایران را به آتش خواهند کشید» من در جواب گفتم: «دستان خواجه نصیر و خلیفهٔ عباسی را حتماً اعلیحضرت شنیده‌اند. ما هم به تدریج «شرکت» را لای نمد میمانیم، اگر دیدیم دنیا به‌هم خورد و آسمان به زمین خواهد آمد، او را رها خواهیم کرد، والا، لای نمد جان خواهد داد.

اما از همان وقت روشن بود که شاه یا نهضت مردم موافق نیست و به نظر من، سه دلیل مهم برای این عدم موافقت وجود داشت، یکی این که معاشربین و مشاورین او اغلب از نخبه‌های «انگلوکیل» بودند و او را از کوچکی از قدرت و عظمت انگلستان ترسانیده بودند و قدرت امپراطوری را در ایران فناپذیر می‌دانست. دوم این که تبعید و استعقای پدرش را نتیجهٔ تحریک انگلیسی‌ها می‌دانست و همیشه واهمه داشت که مخالفت با آن سیاست ممکن است او را نیز به یک چنین سرنوشتی گرفتار نماید. سوم این که نمی‌خواست مبارزهٔ ملی معنی پیدا کند و مخصوصاً چون همیشه طرفدار اشخاص ضعیف و مملوک و بی‌شخصیت بود، از دکتر مصدق که زیر بار هر تحمیلی نمی‌رفت، سخت نگران بود. از همه مهم‌تر، آنها که کم و بیش روحیه شاه را مطالعه کرده‌اند خوب می‌دانند که یک نوع تردید و جبن طبیعی همیشه بر او غلبه دارد و چون از ابتدای جوانی در غوغای سیاست پریچ و خم ایران افتاده و اکثر حکومت‌هایی را که روی کار آمده‌اند، حتی آنهایی را که خود بوجود آورده، پس از چندی بر اثر توطئه و تفتین اطرافیان فلج ساخته، این بازی حکومت‌سازی را نمی‌خواست به هیچ قیمت از دست بگذارد و در این قسمت هم تردید نیست که از ضعف جنلی او، بیشتر از هر کس ملکهٔ مادر و شاهدخت اشرف استفاده می‌نمودند و وسوسهٔ آنها نیز، در آنتریک بر ضد دکتر مصدق بی‌تأثیر بود.

#### اقلیت دورهٔ شانزدهم از دربار الهام می‌گرفت

تحصن و اقامت دکتر مصدق در مجلس فکر «ترور» او را تا حدی خنثی کرد و بعد از آن هم که به خانهٔ خود منتقل گردید، دیگر به کاخ بیض نرفت و حتی در جلسات مجلس هم کمتر شرکت می‌کرد، بنابراین، نطفهٔ یک اقلیت پارلمانی در دربار بسته شد.

انتخابات ولایات در دوره شانزدهم، زیر نظر [عبدالحسین] هژیر وزیر درباری که بیشتر تحت تأثیر شاهدخت اشرف بود، صورت گرفت و از ابتدای تشکیل مجلس «شاهدخت» نقش مؤثری در کارهای پارلمان داشت، وکلای منتسب به او، به تدریج «فرونت» مخالف دولت را بوجود آوردند و چون در مورد مخالفت با دکتر مصدق اختلافی بین اشرف و ملکه مادر وجود نداشت، چند نفری هم که با ملکه مادر آمد و رفت داشتند، در جبهه مخالف شرکت نمودند و طبیعی است سرسپردگان مستقیم سفارت نیز با این عده همکاری داشتند. چند نفر ناراضی و موقعیت طلب نیز به این صف اضافه شد، یعنی سرنیب [زاده]، [سیدمهدی] پیراسته و عزیز [اعظم] زنگنه و منوچهر تیمورتاش نمایندگان شاهدخت اشرف با نصرتیان و جمال [امامی] و ابوالفتح دولتشاهی، طرفداران ملکه مادر، به اضافه عبدالقدیر آزاد، که گمان می‌کرد بعد از دکتر مصدق آنها او را نخست وزیر خواهند کرد، با کمک «ایکار» پادو سفارت و سالار سعید [ستندجی] طرفدار انگلیس و سه چهار نفری که حتم داشتند در صورت بقای این حکومت موفقیت آنها در انتخابات آینده غیرممکن است، از قبیل سیدشوشتری و عبدصاحب صفائی و فولادوند موفق به تشکیل یک اقلیت پانزده، شانزده نفری شدند که در مواقع رأی «انگلو فیل‌ها» نیز از آنها تقویت می‌کردند و در باطن راهنمایی و نشویقشان می‌کردند. این اقلیت شروع به حمله و هتاکی کرد، حتی [یوسف] مشاره، وزیر بست و تلگراف، در یکی از جلسات مجلس بر اثر نزاعی که با [عبدالرحمن] فرامرزی بر اثر دایر نکردن بی‌سیم در لارستان پیدا کرد، مورد ضرب و جرح اقلیت قرار گرفت و او را در راهروها کتک زدند. روزنامه‌هایی هم که از کمپانی [شرکت نفت انگلیس و ایران] و سفارت کمک مالی می‌گرفتند، در خارج این جماعت را تقویت می‌نمودند.

طرفداران دولت در مجلس، جز چند نفر وکیل جبهه ملی حرارتی از خود نشان نمی‌دادند. به تدریج تحریکات خارج به حملات پارلمانی و مطبوعاتی اضافه شد و در روزهایی که [آوپل] هریمین [نماینده ترومن رئیس‌جمهور آمریکا] برای میانجیگری درباره نفت به تهران آمده بود «عیبتیگی» که گفته میشد عناصر چپ تشکیل دادند در بهارستان تشکیل گردید و زد و خوردی بین تظاهرکنندگان و قوای پلیس روی داد که بدون دستور نخست‌وزیر تیراندازی و شلیک شد و چند نفر کشته و زخمی شدند. در این موقع سرلشکریقائی رئیس‌شهربانی و سرلشکر [فضل‌الله] زاهدی وزیر کشور بود. دکتر مصدق از این حادثه سخت بر آشفت و دستور تحقیق داد و این‌طور نتیجه گرفته شد که دست شاهدخت اشرف در این قضایا بوده است. اولین عکس العمل دکتر مصدق این بود که سرلشکر یقائی را از ریاست شهربانی منفصل کرد و دستور محاکمه او را داد و چون در تشکیل دادگاه مسامحه می‌شد، بین نخست‌وزیر و وزیر کشور بروندی حاصل شد. بعد گفتند که چون نظامی است باید اعلیحضرت دستور تشکیل محکمه را بدهند. مدت‌ها طی شد و دادگاه اداری او را فقط به یک ماه توقیف محکوم ساخت.

### نامه دکتر مصدق و مسافرت اول شاهدخت اشرف

چند روز بعد از این حادثه، یک روز دکتر مصدق مرا خواست و گفت می‌خواهم نامدای به شاه بنویسم و جریان ۲۳ تیر [۱۳۳۰] را که دست شاهدخت اشرف در آن دیده شده به عرض برسانم و بخواهم که تکلیف من یا خواهرشان، یکی را تعیین کنند و خوب است این نامه را شما تهیه کنید. من به نخست‌وزیر جواب دادم که امتناعی از انجام این دستور ندارم ولی چون من عادت به این طور کاغذنویسی‌ها و تشریفات مقام سلطنت ندارم خوب است بگویید آقای دکتر معظمی یا یکی دیگر از رفقا آن را تهیه نمایند.

پیش آمد ۲۳ تیر، وسیله حمله‌ای به مخالفین دولت در مجلس سنا داد و حملات شدیدی روی این موضوع به دولت کردند و نصرالملک [هدایت] که صندوق مؤسسان کذایی را از آراء دروغ پر کرده بود، در یکی از جلسات سنا دکتر مصدق را با «تیاخوف» تشبیه کرد و صدای جمال امامی و رفقاییش نیز در بهارستان بلندتر شد.

من تا موقعی که معاون نخست‌وزیر شدم، با شاهدخت اشرف رو به رو نشده بودم. یک روز دعوتی از سازمان خدمات اجتماعی رسید که در آن جلسه شرکت نمایم. اواخر بهار بود به سعدآباد به کاخ ایشان رفتم دیدم آقای علا و عده‌ای از روزنامه‌نگاران و مدیرعامل سازمان در مقابل عمارت، روی چمن‌ها تعدادی صندلی گذاشته شده و در آنجا جمعند. چند دقیقه نگذشت که شاهدخت آمد با همه دست داد و مقابل من نیز که رسید، بدون این‌که معرفی شوم او مرا شناخت. در آن جلسه وقتی از مشکلات کار سازمان صحبت میشد غالباً روی سخن اشرف یا من بود. جلسه وقتی تمام شد مرا برای دو روز بعد دعوت کرد که عصر، جای بروم در کاخ ایشان. جریان را به نخست‌وزیر گفتم، گفت مانعی ندارد. من آن‌روز به ملاقات شاهدخت رفتم و جلسه مذاکراتمان سه ساعت طول کشید. از گذشته شکایت داشت که ما با [عبدالحسین] هزیر و رزم‌آرا مخالفت کرده‌ایم و معتقد بود که این مخالفت‌ها آنها را به کشتن داده است. بعد مدتی از کاشانی و دکتر مصدق صحبت کرد و در ددل فراوان داشت. به گمانم یک جلسه دیگر هم چندی بعد در همین موارد ملاقات بین ما شد و اتفاقاً آن جلسه من یک ساعت دیرتر از وقت مقرر رفتم، چون در جلسه دولت گرفتار شدم. این سابقه‌اشنایی ما بود. چند روز که از قضیه ۲۳ تیر گذشته بود، یکروز ایزدی رئیس دفتر اشرف تلفن کرد که شاهدخت می‌خواهند امروز شما را ملاقات کنند. فردای آن‌روز صبح قرار ملاقات گذاشتیم. من وقتی وارد شدم شاهدخت از اطاق روبه‌رو با سگش آمد، بدون مقدمه گفت دکتر مصدق درخواست تنبیه مرا کرده است، این دیگر چه نغمه‌ای است؟ من اظهار بی‌اطلاعی کردم. گفت چطور شما نمی‌دانید؟ کاغذ را پرپر روز به برادرم نوشته است، گفتم این‌طور مطالب را ایشان به کسی نمی‌گویند. درباره حوادث ۲۳ تیر و موضوع نفت و اقلیت مجلس خیلی صحبت شد. گفتم شما چرا اقلیت مخالف دولت را به خانه خودتان راه می‌دهید. گفت مثلاً کی؟ گفتم چند شب پیش که از کلاردشت برگشته

بودید [متوجه‌تر] تیمورتاش پیش شما نبود؟ گفت چرا، مگر شما مفتش دارید که مراقب خانه من است؟ جواب دادم مفتش نداریم ولی این‌طور شنیده‌ام. گفت او آمد و رفتنش تازه‌گی ندارد. از بچگی یا من آشناست. بالاخره صحبت به این‌جا رسید که مبالغی ارزش دولت برای مسافرت او بدهد. گفتم بگویید از دربار بنویسند ولی از مشکلات ارزی دولت بی‌خبر نیستید. بعد از خداحافظی وعده دادم که موضوع ارز را به نخست‌وزیر بگویم و جواب بگیرم. به فاصله دو سه ساعت نامه‌ای از دربار به امضای دکتر هومن رسید که چون والا حضرت می‌خواهند به مسافرت بروند، یادم نیست چند هزار دلار و چندین هزار فرانک سوئیس در اختیارشان گذاشته شود. موضوع را به دکتر مصدق گفتم، او جواب منفی داد و از نخست‌وزیری هم جواب منفی به دربار نوشته شد. ولی نامه‌ای فردایی آن‌روز به خط شاهدخت اشرف به‌وسیله دکتر جوادی آشتیانی مدیرعامل سازمان [خدمات اجتماعی] به‌طور خصوصی به من رسید که مجدداً موضوع ارز را خواسته بود اقدام کنم. جریان مضیقۀ ارزی دولت را مجدداً به فرستاده‌مزیور یادآور شدم و چند روز بعد شاهدخت به عنوان سفر عوقتی ایران را ترک گفت و گمان می‌رفت موضوع اقلیت مجلس، لااقل برای مدتی کوتاه از حرارت بیفتد. یکی دو هفته هم نتیجه همین‌طور بود ولی سازمان اقلیت به‌دست ملکه مادر افتاد و علناً پول‌هایی به‌وسیله نصرتیان در اختیار آن افراد و جرابدشان قرار می‌گرفت.

#### در جلسه علنی دکتر مصدق را می‌خواستند بکشند

یک صحنه دیگری که برای از بین بردن مصدق تهیه شده بود این بود که دولت برای گزارش و گرفتن رأی اعتماد به مجلس بیاید دکتر مصدق و وزیرایش به پارلمان آمدند. آن روز قیافه بهارستان طور دیگر بود. اشخاص مسؤولی در محوطه بهارستان آمد و رفت داشتند و یکی دو نفر خبر آوردند که در میان تماشاچیان افراد مسلح نیز وجود دارد. در اواخر دوره شانزدهم قرار بود رادیو را به مجلس وصل کنند و مرتباً مذاکرات به‌وسیله رادیو پخش می‌شد. پیش از این‌که زنگ جلسه علنی زده شود، به رئیس مجلس تذکر داده شد که وضع تماشاچیان خوب نیست. رئیس بازرسی و من رفتیم و از پشت شیشه‌ها قدری نگاه کردیم و رئیس اطمینان داد که خبر مهمی نیست. زنگ جلسه را زدند، وکلا به تدریج در جلسه حاضر شدند. قرار بود وزرا هم بروند. دکتر مصدق گفت ما بعد از نطق قیل از دستور می‌رویم. همین‌که جمال امامی<sup>۱</sup> [خوئی] وارد جلسه شد تماشاچیان پرداخت شده فریاد «زنده باد» بلند کردند، در صورتی‌که قرار بود وقتی مصدق به جلسه می‌آید، فریاد «مرده باد» بلند کنند. بعد از زنده باد هم «مرده باد مصدق» از عرق خورهای مست برخاست. بین آنها و تماشاچی‌های دیگر نزاع در گرفت. کریم پور شیرازی را که به حمایت مصدق صدا بلند کرده بود، از بالا به پایین انداختند. تماشاچی‌ها به تالار جلسه ریختند و کار زد و خورد حتی به راهروهای مجلس کشیده شد. جلسه ختم و نظامی‌ها تماشاچیان را بیرون کردند. من خودم را پشت میکروفون رادیو رسانیدم و جریان را بطور

اختصار به مردم گفتم. چیزی نگذشت که چند هزار نفر در میدان بهارستان جمع شدند، به طوری که تماشاچیان ساختگی محصور گردیدند و بعد، آنها را نظامیان از راه دیگر بیرون بردند. چند دقیقه بعد، جلسه بدون حضور تماشاچی تشکیل و در آن جلسه بود که جمال امامی به دکتر مصدق گفت «برو گمشو» و قبل از صحبت دکتر مصدق پشت نریبون آمده حملات و هتاک‌های فراوان به رئیس دولت کرد و ضمن این بود که اظهار داشت مجلس مقاومت کند، من خودم او را از صندلی نخست‌وزیری پایین می‌کشم.

جمعیت بی‌شماری از مردم پایتخت بیرون محوطه مجلس فریادهای نفرت یار برای اقلیت می‌فرستادند و موقعی که اعضای دولت بیرون می‌آمدند، ابراز احساسات موافق می‌کردند و چند نفر را روی دست بلند نمودند و خواستار بودند که برای آنها صحبت نمایند.

**توطئه می‌شد که تا مصدق در آمریکا است کابینه را ساقط کنند**

موقعی که شکایت انگلیس به شورای امنیت داده شد، دکتر مصدق تصمیم گرفت با هیأتی شخصاً برای دفاع از منافع ایران به نیویورک برود. جریان را به مجلس هم گفت و اقلیت از ترس افکار عمومی جرأت ابراز مخالفت نداشت، ولی روزنامه‌های آنها می‌نوشتند که دکتر مصدق مخصوصاً می‌رود که ایران را شکست بدهد و انگلیسی‌ها را پیروز گرداند. هیأت ما به شورای امنیت رفت و علی‌رغم همه تشبثات پیروز شد. تلگراف تبریکی از شاه رسید و من جواب مؤدیانه‌ای تهیه کردم و دکتر مصدق امضاء کرد و مخابره شد. این همان تلگرافی بود که به عنوان سند حمایت و پشتیبانی اعلیحضرت از نهضت ملی ایران بعد از وقایع نهم اسفند، ضمن مصاحبه علا به نمایندگان مطبوعات داده شد.

بعد از ختم کار شورای امنیت چون ژرژ مک‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا به نیویورک آمد و از دکتر مصدق ملاقات نمود و برای حل کار نفت رسماً از طرف رئیس جمهوری دعوت کرد که نخست‌وزیر به واشینگتن برود، هیأت ما، مسافرتی به پایتخت آمریکا کرد. مذاکرات طولانی شد. انگلیسی‌ها که همیشه به وضع داخلی ایران و مخالفت ایادی خود در خنثی کردن نهضت ملی امیدوار بودند، مرتباً مداخله می‌کردند تا موضوع انتخابات و پیروزی چرچیل بیش آمد و مذاکرات به نتیجه نرسید. این عدم موفقیت فرصتی برای تحریک در مجلس و خارج داده بود و در دانشگاه تظاهراتی روی داد که نظامی‌ها شلیک کردند و در سایر قسمتها نیز تحریکات توسعه پیدا کرد. تلگرافی هم از شاه رسید که مصدق زودتر حرکت کند. همین اوقات بود که سرلشکر مزینی رئیس شهربانی وقت، ضمن مصاحبه‌ای گفت که در یک شبکه توده، به نام دویست هزار نفر برخوردارده و بدون اطلاع دکتر مصدق، فشار و تضییقات به عناصر چپ را شدت دادند و محیط را آن قدر که ممکن بود آشفته ساختند، به طوری که نایب نخست‌وزیر به واشینگتن تلگراف کرد که دولت صلاح می‌داند هیأت اعزامی بدون استقبال مردم و محرمانه وارد تهران شود، چون بیم اغتشاش می‌رود. معلوم بود که نظامی‌ها کابینه را در وحشت انداخته‌اند. دکتر مصدق جواب داد مردم

را در کارشان آزاد بگذارید، خود دانند. روی هم رفته محیط را مانند موقع برگشتن مصدق از لاهه، که قضایای ۳۰ نیر اتفاقی افتاد، درست کرده بودند.

مسافرت دکتر مصدق به مصر و آن استقبال بی‌نظیر، نقشه مخالفین را خنثی ساخت. نخست‌وزیر پس از ورود، در یک جلسه چهار ساعته با شاه مذاکره کرد. اساس آن مذاکرات بعد از گزارش جریان مسافرت، موضوع انتخابات بود که دکتر مصدق در جواب شاه که گفته بود اگر توده‌ای‌ها به مجلس آمدند، چه خواهید کرد، گفته بود مردم را وقتی آزاد در کارشان گذاشتید، مصلحت خود را تشخیص می‌دهند و کاری برخلاف مصلحت نخواهند کرد. ظاهر امر این بود که در آن ملاقات توافق نظری به وجود آمده است، اما در عمل معلوم شد و سوسه نمی‌گذارد کاری از پیش برود.

#### انتخابات و مداخله نظامی‌ها

چنان‌که اشاره شد، شاه به هیچ قیمت نمی‌خواست از نفوذ خود در وزارت جنگ بکاهد و دو وزیر جنگی که در کابینه مصدق شرکت داشتند، سپید نقدی و سپید یزدان پناه، هر دو را به این جهت دکتر مصدق به کار دعوت کرد که طرف تمایل و موافقت شاه بودند و جریان کار وزارت جنگ از هر جهت با قبل از مصدق فرق نداشت. یکی از مذاکرات چهار ساعته مصدق با شاه، عدم مداخله نظامیان در کار انتخابات بود که شاه قول و وعده صریح داد و گویا بخشنامه‌ای هم وزارت جنگ به فرماندهان لشکرها کرد اما همین که انتخابات شروع شد، نحوه مداخلات آنها دو صورت داشت؛ یا هرج و مرج و ناامنی را تقویت می‌کردند که زد و خورد شده و دولت را در اشکال بگذارند، مثل جریان زابل و بروجرد و غیره، یا مستقیماً کسانی را که کوچک‌ترین زمینه محلی نداشتند از صندوق‌ها بیرون می‌کشیدند، مانند جریان انتخابات مشکین شهر و رضائیه و خرم‌آباد.

چند روز بعد از مذاکرات چهار ساعته، مجدداً آقای علاء دکتر مصدق را ملاقات کرده بود و نگرانی شاه را از انتخاب عناصر افراطی تذکر داده بود. نخست‌وزیر در جواب اظهار داشته بود، من گمان می‌کردم آن صحبت‌هایی که در جلسه ما صورت گرفت، برای اطمینان اعلیحضرت کافی است و تجدید مطلع نخواهد شد.

شاه به وضعیت و طرز تفکر دکتر مصدق آشنا بود و می‌دانست که او از راه مصلحت و تعقیب یک سیاست صد در صد ملی ایرانی منحرف نخواهد شد، اما در ضمن نمی‌توانست در جریان کارها، به عنوانی مداخله مستقیم نداشته باشد. در انتخابات بعد از شهرپور، که اغلب فرماندهان لشکر در ولایات اعمان نفوذ می‌کردند، جز به دستور او نبود و انتخابات دوره شانزدهم ولایات، با لیست قبلی که مورد موافقت مقامات ذی نفوذ سیاسی قرار گرفت، شروع و خاتمه یافت. مخالفین فکر می‌کردند از گرفتاری دولت در ولایت و سرگرمی انتخابات، از مبارزهای که با انگلیسی‌ها در پیش دارد و از خزاین مائیه و اقتصاد مملکت، می‌توانند بلوا و شورش در شهرستانها برپا نمایند، در نقشه برهم زدن تهران که همیشه

آماده داشته، به هدفشان برسند. موضوع انتخابات تهران که پیش آمد، در داخل جبهه ملی نیز گفتگوهایی ایجاد کرد.

### نقش دربار در اختلافات داخلی جبهه ملی

دربار، از روز اول تشکیل جبهه ملی، به ما با نظر نفرت و دشمنی نگاه می‌کرد و چون هسته‌ای از مخالفین بنام خود را در زیر عنوان جبهه ملی می‌دید، هرگز راضی نمی‌شد توسعه و بسط قدرت جبهه را تحمل کند. در مواقعی که جبهه ملی نقش اقلیت را بازی می‌کرد، باید انصاف داد که همه افراد با صمیمیت و صداقت همکاری می‌کردند و در راه جهاد و مبارزه‌ای که در پیش داشتند، ذره‌ای غفلت در کار نبود. البته در آن موقع مشاجرات لفظی و گاهی هم گفتگوهای تند، بین بعضی رفقا سادله می‌شد. جبهه ملی یک حزب هم رنگ نبود که توافق در همه مسائل سیاسی بین اعضای آن وجود داشته باشد و روز اول ایجاد نیز برای این کار به وجود نیامد. هدف اصلی ما بعد از تحصن بی‌نتیجه چهار روزه دربار از تشکیل جبهه این بود که مبارزه رها نشود و یک هسته مرکزی ملی، نهضت مقاومت را رهبری کند.

توفیق هفت هشت نفر از رفقای ما در انتخابات دوره شانزدهم و عدم کامیابی دو سه نفر موقعیت ضعیف سبب شد که از همان اوقات دو سه نفر را محرمانه، با رأی مخفی کنار بگذاریم، که یکی از آنها عمیدی توری بود. روزی که از انتخاب شدن مایوش شد، بنای فحاشی به جبهه ملی را گذاشت و او که اولین مقاله را بعد از شهریور برضد دربار نوشت، به تدریج در صف شاهپرستان قرار گرفت. پس از این تصفیه جزئی، در مبارزات نفت و مخالفت با رژیم آرا، تقریباً اتفاق نظر بود، با این تفاوت که بعضی با شدت بیشتر مجاهده می‌کردند، بعضی هم بقدر توانایی خود، مثلاً آقای حائری زاده در موقع معرفی کابینه رژیم آرا، کسالت داشتند و بعدها هم مخالفت مؤثری با او نکردند و یکی دو ملاقات هم، قبل از زمامداری و در زمان نخست‌وزیرش، با او داشتند که «جبهه ملی» از آن بی‌خبر نماند. ما با این که همان وقت مطلب را احساس کردیم، ولی موقع بقدری حساس بود که هر گونه ایجاد شکاف به نفع دشمن تمام می‌شد.

نخست‌وزیری دکتر مصدق، مقدمه اختلاف در جبهه ملی شد، زیرا عناصری که سالها مشق اقلیت کرده‌اند، خیلی در حفظ و جاهت کوشا هستند، حالا نمی‌توانند کار اکثریت بکنند و حکومت را اداره نمایند. اختلاف سلیقه‌هایی در طرز تشکیل دولت پیدا شد و با این که دکتر مصدق یک جلسه محرمانه مرکب از مکی، حائری زاده، دکتر شایگان، دکتر فاطمی، دکتر بقائی و یکی دو نفر دیگر برای انتخاب اعضای دولت خود تشکیل داد و حتی نام هر نامزد وزارت که پیش می‌آمد، رأی می‌گرفت. پس از تشکیل دولت زمزمه‌هایی از بین رفقا بلند شد و تا آن جا رسید که عبدالقدیر آزاد از جبهه کناره گرفت و بعد در صف مخالفین و اقلیت جمال امامی واقع شد. در موقعی که عبدالقدیر، با سیدمهدی پیراسته و ابوالفتح دولتشاهی و



سایرین همکاری می‌کرد، او را کاندیدای نخست‌وزیری کرده بودند و گفته می‌شد که ملکه مادر نیز او را سخت تشویق و تأیید می‌کند.

جدا شدن [عبدالقدیر] آزاد برای جبهه، گران نبود و پشت سر او، زمزمه حائری‌زاده از همان وقت شروع شد. حائری‌زاده همیشه نطاهر به مخالفت با رضاخان می‌کرد و من گمان نمی‌کنم از روزهای اول زمزمه او، از دربار اتهام داشته است، اما چون مردی مستبد و لجوج و نزدیک بین است، از خبرهای جزئی، مثلاً انتخاب رئیس فرهنگ یزد، می‌رنجید و اختلاف محلی خود را یا دکترضاهری در یزد، در مسائل مهم مملکتی دخالت میداد و چون هر روز در یزد بین آنها کشمکش بود، دولت نه وقت آن را داشت که وارد این جریانات بشود و نه این مطلب را آنقدر مهم می‌دانست که مقدم بر سایر کارهای مملکتی قرار دهد. ولی چون انتخابات در پیش بود، حائری‌زاده زرنگ‌تر از آن بود که در آن موقع حساس، از دکترمصدق و جبهه ملی ببرد. نزدیک شدن انتخابات دوره هفدهم، و مخصوصاً انتخابات تهران، بحران جبهه را بوجود آورد.

باید توضیح داده شود که مکی پیش از انتخابات تهران، بر سر یک موضوع کوچک، از مصدق رنجید. داستان این بود که وقتی قرار شد هیأتی برای دفاع از شکایت انگلیس به شورای امنیت برود، مکی از آبادان به من تلفن کرد که او نیز مایل است با این هیأت بیاید. من نیز با دکترمصدق مذاکره کردم، او هم پذیرفت. با تلفن موافقت نخست‌وزیر را به او اعلام کردم. بعد معلوم نشد که چرا دکترمصدق تصمیم گرفت چند نفر از اعضای «کمیسیون مختلط» را با خود ببرد. ابتدا پیشنهاد کرد که همه اعضای «کمیسیون» بیایند. چند نفرشان گفتند این کار صلاح نیست. بعد گفت نمایندگان «کمیسیون مختلط» از هر یک از دو مجلس، جداگانه دو نفر را انتخاب کنند که با هیأت حرکت کنند و مکی هم عضو هیأت مختلط بود. پنج نفر مجلس شورا، آقایان صالح و دکتر شایگان را برگزیدند و از سنا - اگر اشتباه نکنم - سهام‌السلطان بیات را که در اروپا بود و دکترمتین‌دفتری را انتخاب نمودند. مکی که در آبادان خداحافظی بنام سفر آمریکا کرده بود، وقتی به تهران رسید و از ماجرا با خبر شد که هیأت مختلط او را انتخاب نکرده و مصدق هم می‌گوید اثر او را ببرم، سایر اعضا خواهند رنجید، طوفانی از دشنام و ناسزا، به پا کرد. دکتر بقائی و یکی دو نفر دیگر را هم خود دکترمصدق خواست که جزو مشاورینش بیایند. البته برای مکی این مطلب ناگوارتر شد.

من و مکی خیلی با هم دوست بودیم و در جبهه ملی رفاقت ما، ضرب المثل بود، ولی آن شبی که مکی از آبادان برگشت و آن انقلاب را من در حال او دیدم، که به کائنات برای یک چنین موضوع بی‌ارزش فحش می‌دهد، برای اولین دفعه یکه خوردم و سخت متأسف شدم که جوانی از میان نوده مردم برمی‌خیزد و با حوادث و اتفاقات بی‌شمار، آنقدر جلو بیاید که مورد اعتجاب و شگفتی همه باشد، به خاطر هیچ و پوچ، مبارزه‌ای را که ملتی نگران آن است، متزلزل کند که به آمریکا نرفته است. با این وصف، من سعی کردم که

صورت ظاهر کار درست شود و حیثیت مکی محفوظ بماند. به همین منظور، نامه‌ای تهیه کردم و به دکتر مصدق برای امضاء دادم که در آن نامه از مکی خواهش شده بود که به مناسبت حساس بودن وضعیت آبادان، به آنجا برگردد. کاشانی هم یک چنین مراسله‌ای به مکی نوشت، اما او، با این حرف‌ها، از جوش و خروش نمی‌افتاد و بد زبانی می‌کرد و پیش هر کس، دشنام می‌گفت. به تدریج مخالفین «بو» می‌بردند که «جبهه» ضعیف شده و شکاف در آن عمیق‌تر گردیده است. حتی گویا، در جلسه علنی مجلس هم، بعد از رفتن هیأت به آمریکا، یا خود مکی یا با اشاره او، در این مورد صحبتی شد.

ضمناً، رقابتی هم میان مکی و دکتر بقائی، بر سر مسائل جزئی پیدا شده بود که روز به روز شدت پیدا کرد. وقایع بعدی نیز، نه تنها از رقابت آنها نکاست، بلکه آن را شدیدتر کرد. مخصوصاً اختلافات انتخابات دوره هفدهم، که در چند حوزه کاندیدای دو رقیب بر سر یکدیگر می‌کوبیدند، جدائی بقائی و مکی را زیاده‌تر نمایان می‌ساخت. یکی از مهم‌ترین این مسائل، موضوع انتخابات اهواز و کاندید شدن دکتر [شمس‌الدین] جزایری دوست مکی، و نامزد کردن یکی از افراد حزب زحمتکشان از طرف دکتر بقائی بود. مکی، پس از بازگشت از آبادان و خاتمه یافتن خلع ید خیلی مغرور شده بود، بد دهنی می‌کرد، به رقبا توهین و تحقیر روا می‌داشت. حرف‌های زحمت و زشت می‌زد و کم‌کم، محبوبیتی را که میان همه داشت، به سردی و بروقت تبدیل کرد و کار را به جایی رسانید که یک شب در منزل دکتر شایگان که برای کار انتخابات و تعیین کاندیداهای جبهه ملی از تهران جمع شده بودیم، مکی بقدری بر خاش بی‌مورد کرد، که بین او و دکتر سنجابی کار به کتک‌کاری و فحش و ناسزا کشید و سنجابی جلسه را ترک گفت.

به هر صورت، اختلافات بقائی و مکی سبب شد که در تعیین کاندیداهای انتخابات تهران، مکی با تقاضاهای بقائی موافقت نکند و بدتر از همه، این بود که رقابتی هم بین حزب ایران و حزب زحمتکشان پیدا شده بود که ما تا آن وقت خبر نداشتیم! یعنی بقائی یا را در یک کفش کرده بود که هر چه به حزب ایران کاندیدا در تهران بدهید، به حزب زحمتکشان هم باید داد و قبول این درخواست برای جبهه امکان‌پذیر نبود، زیرا زحمتکشان حزب جوانی بود و افراد سرشناسی که در تهران بتوانند غیر از رأی حزبی، شصت، هفتاد هزار رأی جمع‌آوری کنند، نداشت. ولی «حزب ایران» سابقه ده دوازده ساله داشت و کسانی مثل [اللهیار] صالح، دکتر [کریم] سنجابی، [مهندس کاظم] حبیبی و مهندس زیرک‌زاده را نه تنها طبقه جوان می‌شناخت، بلکه اکثر مردم تهران در طول مبارزات اخیر، با آنها و نامشان آشنا شده بودند. اگر این معنی را قبول می‌کردیم، آقای [شمس] قنات‌آبادی هم برای مجمع مسلمانان خود، همین درخواست را داشتند. واقعاً بحران و خطر و بالاخره تلاشی شدن و تجزیه جبهه را انتخابات دوره هفدهم بوجود آورد.

مشکل دیگر، کاندیدا تراشیدن آفرادگان «آیت‌الله» [کاشانی] در ولایات بود که هر روز شکایت از همه جا می‌رسید. به خصوص که بعضی از آنها فقط محض رضای خدا این

کار را نمی‌کردند. خود «آقازادگان» نیز که جای خود داشتند هر کدام یک حوزه را بدک می‌کشیدند و آقازاده بزرگ سه حوزه را، و در آن موقع غیر از آقا مصطفی که صمیمیتی در کارهای ملی نشان می‌داد، جبهه حاضر نبود که دو پسر دیگر «آقا» را که مشغول بست و بندهای دیگر هم بودند، از جایی کاندیدا کند، یا انتخاب آنها سبب لکه‌دار شدن نام کاشانی و مصدق بشود. بخصوص که دکتر مصدق هم به‌طور عجیب نسبت به این طور مسائل حساس بود و غالباً از مداخلات «آقا» و اطرافیانش گنه داشت و دو سه مرتبه هم، کار به جاهای باریک کشید.

آیت‌الله کاشانی هم که در ابتدای نهضت ملی خدمات پر ارزش به پیشرفت نهضت کرد، اواخر بیش از حد، غرور و نخوت پیدا کرده بود، به‌طوری که مکرر می‌گفت که اگر من بخوابم ۱۳۶ وکیل ایران را انتخاب کنم، همه مردم به آنها که من بگویم، رأی خواهند داد. اصلاً این ادعا تا چه حد صحیح بود، بحث طولانی‌تر لازم دارد.

انجمن انتخابات تهران تشکیل می‌شد و جبهه ملی هنوز نامزدهای خود را نداده است. روزنامه‌های مخالف می‌نوشتند که اختلافات جبهه، به مرحله متلاشی شدن رسیده است. وضع صورت زنده‌ای به خود گرفته بود، دیگر در جلسات جبهه، آن روح صمیمیت و رفاهت وجود نداشت. زعمای قوم، یا به هم فحش می‌دادند، یا مصدق را به باد انتقاد می‌گرفتند. یک شب در منزل حائری‌زاده که جبهه تشکیل شده بود، آقای کاشانی هم حضور داشت. آن وضع به اندازه‌ای مرا متأثر کرد که مدتی به گریه مشغول شدم و با حالت عصبانیت به منزل دکتر مصدق رفتم. از معاونت او، از کاندیدا شدن انتخابات و از عضویت جبهه، استعفا داده بیرون آمدم. فردای آن روز مصدق مرا خواست، وقتی جریان جلسه را برای او گفتم، مدتی زار زار گریست و گفت:

«ما با این عوامل می‌خواهیم با امپراطوری انگلیس جنگ کنیم.»

پس از مذاکرات یکی دو ساعته، قرار شد خود او دعوتی به نهار بکند و این اختلاف را از میان بردارد. یادم نیست گرفتاری او، مجاز این کار را داد یا خیر، ولی من با مذاکرات و التماس‌هایی که به من می‌کردم، ملاقات‌هایی در خارج و در منزل خودم بین او و بقایی برقرار ساختم. قرار شد در جلسه جشن کلوب جوانان حزب زحمتکشان، من و منکی و بقایی، با هم وارد جلسه شویم. بالاخره این کار صورت گرفت و یک روز بعد از ظهر، در جشنی که سازمان جوانان زحمتکشان در یکی از عمارات انتهای خیابان سپه، نزدیک چهارراه پهلوی تشکیل داده بودند و عده‌ای از معاریف نیز در آن شرکت داشتند، ما سه نفر وارد شدیم و در برنامه جشن، منکی و دکتر بقایی و من صحبت کردیم. وقتی نوبت سخن به من رسید با صراحت گفتم که هیچ اختلافی در جبهه ملی نیست زیرا امروز ایجاد اختلاف، بزرگترین خیانتی است که ممکن است به نهضت ملی ایران بشود. رفقای دیگر نیز به تصریح و کنایه در این مورد صحبت کردند، اما در حقیقت رقابت این دو نفر - یعنی منکی و بقایی - در آن جلسه خاتمه پیدا نکرد و مخصوصاً که منکی بنای خرده‌گیری به کاشانی را هم شروع کرد و

در یکی از جلسات جبهه ملی، که در منزل مشار تشکیل می‌شد، به‌طور زنده‌ای به او حمله کرد و از وضع مداخلات «آقایان» به شدت انتقاد نمود. نظر ما این بود که کاشانی را از این گونه مداخلات برکنار نگه‌داریم. ابتدا خود او نیز با این نظر موافق بود و حتی اعلامیه مختصری هم به روزنامه‌ها فرستاد و انتخاب پسران خود را تحریم کرد.

آقای سیدمحمد، پسر بزرگ آقا، می‌خواست از کاشان و ساوه و یکی دو نقطه دیگر وکیل شود. ابوالمعالی پسر کوچک او نیز، سبزواری را برای حوزه انتخابیه خود کنار گذاشته بود و از اواخر دوره شانزدهم فعالیت‌هایی در این زمینه داشت که موجب قزولند دو نفر از وکلای اکثریت، به نام بزرگ نیا و دکتر نبوی وکلای آن دوره شده بود، و توصیه نامه‌هایی را که ابوالمعالی برای نقل و انتقال مأمورین محل به وزارتخانه‌ها نوشته بود، بدست آورده، از روی آنها عکس‌برداری نموده، در گریدهای مجلس برای تضعیف روحیه طرفداران دولت نشان وکلا می‌دادند که سرنوشت همه موافقین به این صورت بیرون خواهد آمد. این‌گونه مداخلات، یکی از اساسی‌ترین نقطه ضعف دولت در حفظ اکثریت پارلمانی او بود.

فدات آبادی می‌خواست از شاهرود انتخاب شود. حنری‌زاده روی رقابت با دکتر طاهری در کار انتخابات یزد اخلاص می‌کرد و از این قبیل عناوین روی هم‌رفته در تضعیف روحیه طرفداران پارلمانی مصدق فوق‌العاده تأثیر داشت. بالاخره شکل کاندیداهای وابسته به جبهه ملی، یا کسانی که خود را مربوط به این جبهه می‌دانستند، یک اکثریت متزلزل و بی‌پرنسیب و غیر متشکل را در پارلمان، هر لحظه به طرفی می‌کشید. و بعضی از آنها را محرمانه با مخالفین، یعنی آن اقلیتی که بر ضد دولت مصدق، فعالیت می‌کرد، نزدیک می‌ساخت. بطوری که اقلیت مزبور را تشجیع کرد که دولت را استیضاح نمایند و یک استیضاح دسته جمعی به رئیس مجلس دادند.

داستان سردار فاخر [حکمت] رئیس مجلس نیز در عرصه اقلیت و اکثریت، قابل توجه است؛ سردار فاخر، در دوره رزم‌آرا، که آخر مدت ریاست او بود، در تجدید انتخاب هیأت رئیسه، گرفتار رقیب مؤثر و قوی، مثل دکتر طاهری شده بود. و چون در بازی «بند جیمی‌ها» او را هم در «بند جیم» گذاشته بودند، خیلی ضعیف شده بود و در افکار عامه هم موقعیت خود را از دست داد. موضوع بند جیم به‌طور خلاصه این بود که قانونی از مجلس گذرانیدند که به وضع مستخدمین دولت رسیدگی شود، تا آنها که صلاحیت کار کردن در دستگاه را ندارند، کنار گذاشته شوند و بعضی هم که شایسته کارهای حساس نیستند به کارهای فرهنگی و عمرانی گمارده شوند. اساس این فکر عبارت از تظاهرات بود که برای تسکین عامه، که از خرابی و فساد و دزدی و بی‌بند و باری تشکیلات، سال‌ها بود گله و شکایت داشت، به عمل آید. در دوره نخست‌وزیری [محمد] ساعد [مراغه] و وزارت دربار هژبر با جلب نظر شاه، این فکر هم در محافل بالا پیدا شد که در این فرصت اسم عدای مخالف را نیز، مثل «قوم‌السُلطنه» که آن وقت با دربار، عیثه خوبی نداشت، در «بند» بگذارند. به‌تدریج کار بالا گرفت و نام جماعتی از سرشناسان، مثل سردار فاخر، دکتر

[منوچهر] اقبال، [عباس] گنشنیان و غیره هم که در آن موقع از سردمداران معرکه نفت بودند، در صین «بند جیم» دیده شد. مستخدمین دولت را به سه دسته: «الف» - خوبها، «ب» - متوسطین، که یتردد کاز حساس نمی‌خوردند، و «جیم» - فاسدها، یا از کار افتاده‌های بد عمل، تقسیم کرده بودند.

غوغای «بند جیم» در ابتدای مجلس شانزدهم، مدت‌ها وقت مملکت را به خود مشغول داشت و چندین ماه طول کشید، تا بالاخره، سردار فاخر زرنگی کرد و به کمک عده‌ای از «بندی‌های» مجلس، که ده دوازده نفری بودند، موافقین اجرای قانون - از جمله وکلای جبهه ملی - را غافلگیر ساخت و ماده واحده‌ای برای لغو آن تصمیمات به تصویب رسانید که در سنا، دهن شد. ولی «بندیها» از «بند» نجات پیدا کردند. دکتر مصدق و یاران او، که اقلیت سال اول مجلس شانزدهم بودند، به شدت به «بندجیمی‌ها» حمله می‌کردند و باختر امروز اولین بار اسمی آنها را فاش کرد و مقالات شدیدی برای حمایت از اجرای آن قانون انتشار داد. در جلسه بعد از گذرائیدن «ماده واحده سردار فاخر» دکتر مصدق نطق شدیدی بر ضد این اقدام رئیس مجلس کرد، که جلسه متشنج شد و نطق او ناتمام ماند. به‌علاوه مکرر، چه در دوره یازدهم و چه در دوره شانزدهم نیز، بین «سردار» و اعضای جبهه ملی، در مورد انتظامات جلسات و نوبت نطق و غیره، مشاجره شده بود. در یک جلسه که او، به مکی پرخاش کرد، مکی در جوابش گفت: «من که چک بی‌محل نکشیده‌ام» و چون این خصوصیت سردار فاخر را همه می‌دانستند، و فراوان به این عنوان از او شکایت کرده بودند، این‌طور صحبت‌ها، سخت برای حیثیت رئیس مجلس گران بود. رزم‌آرا که آمد، برای جلوگیری از نشتم اکثریتش «بندیها» را اجرا نکرد و قانون هم که گذشت، دیگر بکلی فراموش شد. در موقع انتخاب هیأت رئیسه مجلس که چند ماه بعد صورت گرفت، این‌طور شهرت داشت که دربار و دولت، دکتر [هادی] طاهری<sup>۱</sup> را کاندیدا کرده‌اند. بدیهی است در چنین صورت جبهه ملی به طرف مخالف او می‌رفت و وضع دو حریف طوری بود که شش هفت رأی «جبهه ملی» می‌توانست سرنوشت رئیس آینده مجلس را معین کند. ما، شب در منزل کاشانی جمع شدیم و رفقای پارلمانی را هم خبر کردیم و بالاخره تصمیم گرفته شد که برای عدم موفقیت دکتر طاهری رأی جبهه ملی به سردار فاخر داده شود. همین‌طور هم شد. و همان آراء جبهه ملی دوباره او را در کرسی ریاست مستقر کرد و گذشته‌ها نیز تا حدی ترمیم گردید.

اما سردار فاخر حکمت، که از موقع روی کار آمدن رزم‌آرا جریانات مجلس را به نفع او می‌چرخانید، کمک مستقیم جبهه ملی که در حقیقت او را روی کرسی ریاست نگه داشت و حریتش را از میدان بدر کرد، پس از دو سه هفته، بکلی از یاد برد و سخت به رزم‌آرا و مخالفین جبهه کمک می‌کرد و مناقشات تجزید شد و اختلافات از نوظهور کرد.

رزم‌آرا که از بین رفت و حکومت مصدق روی کار آمد، اوایل امر سردار فاخر بی‌طرفانه کار می‌کرد ولی به تدریج تا آنجا جلو رفت که رئیس مجلس علناً در جلسات مخالفین، که

غالباً در منزل ابوالفتح دولتشاهی وکیل کرمانشاه منعقد می‌شد، شرکت می‌کرد و گاهی نیز از پشت میز ریاست، نه تنها مخالفین را تقویت می‌نمود، بلکه حرف‌های زننده نسبت به مردمی که با طوطاهای خود حکومت را تأیید می‌کردند، می‌زد. تا کار به جایی رسید که مخالفت او آشکار گردید. مکی از داخل مجلس و من از خارج با چند نفر دیگر از وکلای این‌طور مصلحت دیدیم که در ماه‌های آخر دوره نگذاریم او علناً به جبهه مخالف بپیوندد. از این جهت در صدد اشیام برآمدیم و چون سردار از کاشانی خیلی واهمه داشت که مانع انتخاب شدن مجدد او بشود، یک شب در منزل معذل (شیرازی) نماینده شیراز، بین آنها را آشتی داده و «سردار» قول همکاری داد و از این راه موافقین دولت توانستند از انجام استیضاح مخالفین و تشکیل جلسات جلوگیری نمایند. عده‌ای از وکلای موافق نیز، به مناسبت نزدیک بودن انتخابات، به حوزه‌های انتخابیه خود رفتند و قهراً، تشکیل جلسه میسر نگردید. البته در جریان فترت، مجدداً بین سردار فخر و دکتر مصدق بهم خورد، که چون من در آن موقع در بیمارستان بستری بودم، از علت تجدید مطلع مناقشه مطلع نشدم. بهر حال بی‌طرفی یا طرفداری رئیس مجلس در کار دولت‌ها خیلی مؤثر است و او می‌تواند اشکالات زیاد برای مخالفین یا موافقین پارلمانی حکومت فراهم آورد. چنان‌که در دوره هفدهم و ریاست امام جمعه [دکتر سید حسن امامی] و بعد کاشانی این مصدق به خوبی روشن شد.

ما وقتی از خطر روزهای آخر مجلس شانزدهم تا حدی فراغت پیدا کردیم، گرفتاری تعیین کاندیداهای تهران هم‌چنان ادامه داشت. مردم منتظر تصمیم جبهه ملی بودند، زیرا توفیق شرکت افراد در انتخابات دوره شانزدهم، که منجر به ملی شدن صنعت نفت و خلق پد از کمپانی غارتگر انگلیسی شده بود، آنها را کاملاً امیدوار ساخت که اگر وکلای با همت به مجلس بفرستند، خواهند توانست بسیاری از مشکلات را از پیش پای ملت بردارند و چون پیشاهنگ این نهضت جبهه ملی بود، این دفعه هم می‌خواستند بدانند نامزدهای این جبهه کیست. اما جبهه دیگر آن جبهه ملی دوره شانزدهم نیست. دکتر مصدق، لیدر جبهه، به مناسبت گرفتاری‌های نخست‌وزیری، به کارهای اختلافات داخلی اعضای جبهه نمی‌رسید. چند نفر هم در عضویت دولت درآمدند. بعضی هم گرفتار غرور و خودخواهی عجیب شده، خیال می‌کنند مملکت را فتح کرده‌اند و حالا موقع تقسیم غنائم است. اگر این فرضیه هم صحیح بود، باز هیچ‌کس به سهم خود راضی نبود، جز چند نفر که در کارهای حزبی ورزیده شده بودند و می‌دانستند این اختلاف‌ها چه خطرهایی را ممکن است ببار آورد، بقیه غرق در خودپرستی و خراب‌کاری شده، نمی‌دانستند که بر شاخ درخت نشسته، تنه را قطع می‌کردند. چه شب‌ها که صرف مجادله دوازده نفر نامزدهای جبهه ملی از تهران شد. دکتر مصدق می‌گفت به اسم جبهه نباید صورت بدهید، چون من سابق لیدر این جبهه بوده‌ام، آن وقت در خارج خواهند گفت دولت می‌خواهد انتخاب «لیستی» بکند و حتی تهدید کرد که اگر چنین صورتی نشر بشود، طی اعلامیه‌ای تکذیب خواهیم کرد. فرمول

دیگری پیدا شد که احزاب و دسته‌های وابسته به جبهه ملی، مثل حزب ایران - حزب زحمتکشان - مجمع مسلمانان مجاهد - کمیته اصناف بازار، کاندیداهای مشترک خود را اعلام نمایند. این اشکال حل شد. اما مشکل اساسی هنوز باقی مانده بود. داوطلبان از دوازه نفر بیشتر است. حزب ایران و زحمتکشان رقابت دارند. مکی حاضر نیست که زهری را کاندیدای تهران نمایند. کاشانی که اول از نامزد شدن امتناع داشت، حالا عده‌ای از نقاط مختلف از او می‌خواهند که در رأس کاندیداهای باقی بماند. [شمس] قنات‌آبادی و [ابراهیم] کریم‌آبادی هم میل دارند از تهران وکیل بشوند. بازاریها از کاندیدا شدن قنات‌آبادی فریاد می‌کنند. کارهای انجمن فرعی هم تمام شده و هنوز صورت جبهه ملی بیرون نیامده است. در این ضمن سمپاشی مخالفین نیز در همه جا ادامه دارد. روزنامه‌های «نفتی» از تلاش‌های شدن جبهه خبر می‌دهند. به بازاری‌ها گفته‌اند که دکتر فاطمی برادر همان مصباح قاطمی است که از طرف انگلیسی‌ها هفت سال حاکم خوزستان بود. به علاوه در «دین» او تردید است. دو سه اعلامیه هم به ضمیمه فحش‌های آبدار، از طرف عوامل کمپانی نشر شده است و این همان حرف‌هایی است که ضمن اسناد «خانه سدان» از بیوگرافی‌هایی که شرکت نفت برای همه اعضای جبهه ملی تهیه کرده بود، استخراج نموده‌اند.

داستان اسناد خانه سدان و اداره تبلیغات شرکت نفت [نفت] به‌طور خلاصه این است که بعد از خلع پد در آبادان، جماعتی از افراد احزاب طرفدار جبهه ملی به اداره شرکت در تهران حمله برده و او را غافلگیر ساختند، و از اداره مرکزی هم خلع پد شد. گرچه مقداری از اسناد مهم خود را قبلاً شرکت به سفارت [انگلیس] انتقال داده بود، اما آن‌چه در دایره تبلیغات شرکت به چنگ آمد و بعد، اسنادی که از خانه سدان کشف کردیم، مقداری از ارتباطات شرکت را یا محافل و جراید و مقامات ایرانی، آشکار ساخت. ضمناً اوراقی هم که صورت شرح حال اعضای جبهه ملی را داشت و مملو از فحش، عیرض و ناموس و شرف بود و قسمت‌هایی از آن را روزنامه‌های اجیر، نشر داده بودند و حتی بعضی از مقالات آنها به صورت «بقیه دارد» باقی بود، که به خوبی نشان می‌داد که حتی یک کلمه از آن‌چه را که شرکت برای طبع و نشر در اختیار آنها گذاشته است، کم و زیاد نکرده‌اند. و از جمله این مقالات بیوگرافی من بود که قسمت‌های اولیه آن، در یک روزنامه گمنام منتشر شده بود و بقیه آن را دکتر بقایی، ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی به مخبرین خارجی و داخلی نشان داد.

قسمت خوشمزه بیوگرافی من این بود که پدرم «سیف العلماء» لقب داشت و در چند جای این بیوگرافی چون مجدداً از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده بودند تا روش انشاء نویسنده اصلی معلوم نباشد، این لقب را در ترجمه ثانوی «شمشیر العلماء» ترجمه کرده بودند. و این که من هم مانند ادعاهایی که داستانتان برای بی‌دینی دکتر مصدق درست کرده بود، بی‌دین و مسیحی و بهائی و سنی از آب درآمد، یکسر اقتباس از آن «بیوگرافی»



شرکت نفت بود و البته گمان می‌بردند که در موقع انتخابات، حربه خوبی برضد من خواهد بود.

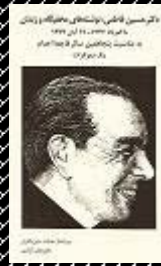
انگلیس و عوامل آنها، که می‌دانستند فرمول ملی شدن نفت و عبارت پیشنهاد معروف جبهه ملی را من در منزل [محمود] نریمان به وکلای جبهه پیشنهاد کرده‌ام و از مقالات باختر امروز میزان مبارزه مرا تشخیص داده بودند و از اخراج جاسوسانی نظیر «فاولر» و رفیقش «جیکاک» و همچنین عوامل مخربی که به اسم روزنامه‌نگار به ایران فرستاده بودند، مثل مخیر دلی اکسپرس و خبرنگار رویتر که به دست من صورت گرفته بود، سعی داشتند به هر قیمت شده از انتخاب شدن من از تهران جلوگیری نمایند و اگر به دوره روزنامه‌های «کمپانی» مراجعه شود، در طول ملی شدن نفت، به من بیشتر از تمام اعضای جبهه، فحش و ناسزا نوشته‌اند و غافل بودند از این که همین هتاک‌ها، به میزان قابل توجهی آراء مرا در تهران بالا برد ...

#### یادداشت‌ها:

<sup>۱</sup> برای اطلاع دقیق‌تر از ماجرای این تفسیر و مجلس مؤسسان ۱۳۲۸ ر.ک. به آزادی، ویژه مصدق، دوره دوم، شماره ۲۷/۲۶، تابستان و پاییز ۱۳۸۰، صص ۱۱۲-۱۱۴، همچنین به «خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی» به کوشش بهرام فراسیابی، تهران، سخن، ۱۳۶۶، ص ۱۱۰.

<sup>۲</sup> از مخالفان سرسخت نهضت ملی یا نمایلات و ارتباط انگلیسی - کارگردان اقلیت دوره شانزدهم قانونگذاری غنیه دولت مصدق.

<sup>۳</sup> دکترهادی ظاهری و ملک مدنی از متولیان جناح راست مجلس بودند. طاهری در دوره ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ قانونگذاری نماینده یزد و ملک مدنی نماینده ملایر بود در دوره هفدهم در برابر فشار عوامل انگلیس و درباریان، هر دو در حساس‌ترین لحظه، خود و دوستانشان در مجلس به حمایت و پشتیبانی از دولت ملی برخاستند و به صف وکلای مستعفی پیوستند. به قول شخص دکتر مصدق در برابر هجوم خارجی، وطن و حفظ منافع ایران را انتخاب کردند. پس از کودتا و تا پایان عمر نیز بر این موضع علی‌رغم زمینه‌هایی که برای بازگشت آنان فراهم می‌شد، ایستادند!



## ۲- نامه هائی از مخفیگاه

### بخش دوم

### نامه‌ای از مخفیگاه به نهضت مقاومت ملی ایران

پیشگاه مقدس نهضت مقاومت ملی ایران<sup>۱</sup>  
فرصت را مغتنم شمرده بسی افتخار دارم که بدین‌وسیله مطالبی را به عرض یاران وفادار برسانم.

پس از کودتای خائنانه عمال انگلستان (۲۸ مرداد) که مستقیماً ضربه ناچوانمردانه خود را بر پیکر نهضت ملی ایران وارد ساخت و ارتش شاهنشاهی!! یا جوج آسا بر هواداران نهضت یورش برد، فدائی نهضت که سه شب پیش از آن مرز باطوم و سر نیزه‌های گارد سلطنتی!! را به خوبی لمس کرده بودم برای گریز از چنگال اقبیان درنده به وضعی بسیار خوفناک و به همت عده‌ای از یاران فداکار بحمد حق توانستم جان سالمی را بدر برم.

البته در خلال این مدت دشمنان نهضت و چتربازان داخلی انگلیس به انواع و اقسام وسایل و تبلیغات زهرآگین از «قبیل فاطمی در دربار است!! در سفارت روس یا احیاناً انگلیس است!! فاطمی در منزل میراشرافی است!!» و بسیاری از این قبیل ترهات کوشیده و هنوز هم می‌کوشند که با ایجاد سوءظن در جبهه نهضت ملی ایران شکاف اندازند.

گرچه مطمئن بوده و هستم که خردمندان و متفکران نهضت هیچ‌گاه به این تشبیهات مذبحخانه و ددمنشانه عمال انگلستان وقعی نخواهند نهاد، اما متأسفانه از تصمیمات نهضت در این روزها چنین احساس می‌شود که عمال اجنبی و ستون پنجم دستگاه کودتا تا حدی به منظور پلید خود موفق شده که زمینه بدبینی را تا حدی در ارکان نهضت بپاشند.

مستند این گمان - که امیدوارم انشاءالله این‌طور نباشد - در درجه اول مندرجات و منشآت!! مدیر مودعی و جاسوس مجتهد فردوسی است که با مأموریت خاص در لباس هواداری از مصدق کبیر، فدائی نهضت را بباد فحش و ناسزا گرفت و حساب شخصی و مأموریت خود را با استفاده از زمان مساعد نصفیه کرد. باید صراحتاً به عرض نهضت مقاومت ملی برسانم مدیر فردوسی و مجتهد او کاملاً انگلیسی است و اتوبی است که دولت امپراطوری در مقابل امریکا به زمین زده است و او را تهدید می‌نماید - مسلماً حوادث آینده این نکته را بر یاران عزیز روشن خواهد کرد - روزنامه‌های دولتی - ارتش، فرمان، سیاسی - به دنبال ترهات فردوسی دستورات یخشنامه را برای انتقام از شاگرد وفادار مصدق منتشر

کردند و آنچه که شایسته و در خور خود و اربابانشان بود به ما نثار کردند. خوشبختانه خادم نهضت نه تنها به باوه‌گویی‌های نوکران مارک‌دار متأثر نمی‌شدم بلکه بسیار هم خوشوقت بودم که از جانب چنین عناصر کثیفی مورد حمله قرار گیرم.

تردید و گمان دوم در مورد اعلامیه چاپی نهضت مقاومت ملی و اعلام کاندیداهای مجلس سناست که بی‌اندازه مرا متعجب و غرق در حیرت ساخت - در این‌جا لازم است توضیحاً عرض برسانم که خدای بزرگ و وجدان را گواه می‌گیرم که اصلاً نظرم به کاندیدا شدن یا نشدن خود نیست. چه نه تنها با ستای فرمایشی مخالفم، اصولاً تنگ‌دارم یا نوکران فراری بغداد در جلسه بنشینم و آن‌گاه به محمّد رضاشاه! که با زور و پول خارجی سلطنتش را بر ملت تحمیل کرد اعلام وفاداری!! کنم - بلکه تأسف من از این لحاظ بود که اولاً در لیست کاندیداها نام اشخاصی چون شیخ‌العراقین و امثالهم... به چشم می‌خورد که لابد به‌زغم نهضت مقاومت از وزیر خارجه دکتر مصدّق و سخنگوی دولت ملی مطمئن‌تر تشخیص داده شده‌اند. به‌علاوه عجب در این است که افراد و وابستگان به نهضت در پاسخ ایرادات دوستان ارادتمند اظهار داشته‌اند «تبودن فاطمی در لیست به علت ضد درباری بودن اوست؟؟»

نهضت مقاومت بخوبی توجه فرمایند که مفهوم مخالف این بیان نتیجه خواهد داد که خدای نخواسته پس «نهضت مقاومت درباری است».

اگر گناه این است فدائی نهضت بسی افتخار دارد که با خاندان ننگین پهلوی هیچ‌گاه موافقت نداشته و نخواهد داشت و معتقد بوده و هست که تا یک تن از این دودمان ننگین در مقام سلطنت باشند غیرممکن است [است] پای استعمار انگلستان از ایران بدر رود. چه اینان پدر بر پدر خانه‌زاد انگلستان بوده و تا این دست پروردگان سفارت باقی باشند دولت فحیمه احتیاجی به جاسوس و مأموران دیگر نخواهد داشت.

کما این‌که حوادث سالهای اخیر و توطئه‌های ضد نهضت، روی کار آمدن قوام، توطئه قتل پیشوا (۹) اسفند و کودتاهای خائنانه ۲۵ و ۲۸ مرداد کاملاً صدق مدعای فدائی نهضت را روشن ساخته است.

فدائی نهضت عقیده داشته و دارد که نهضت ملت ایران با وجود دربار پهلوی و مارخوش خط و خانی که در رأس قرار دارد هیچ‌گاه به ثمر نخواهد رسید و وظیفه فرد فرد هواداران نهضت است که با تمام قوا با این کانون فساد که آخرین اتوی امپریالیسم انگلستان است جدأ مبارزه کنند.

فدائی نهضت کمال تشکر را خواهد داشت که نهضت مقاومت ملی نظر خود را نسبت به سخنگوی دولت پیشوا صریحاً ابراز دارد تا چنان‌چه اگر واقعا خدمتگزار، مورد اعتماد نهضت می‌باشد با وصف مشقات و مصائب روحی و جسمی - درد و آلم شدید معده و بروده - با پشت‌گرمی به خدمت ادامه دانه و بار دیگر مبارزه افتخارآمیز خود را از راه باخترا امروز شروع نموده و مطالب روزنامه را هر هفته تهیه و تقدیم داشته تا با وسایلی که نهضت در

اختیار دارد به چاپ رساند و چنان که از حیث بودجه مالی، نهضت در مضیقه باشد مخارج روزنامه را شیفتگان و وفاداران باختراسرور تأدیه خواهند کرد. اگر هم خدای نخواستہ این خادم نهضت مورد اعتماد نیست [،] تا [کذا] با اعلام وفاداری همیشگی به نهضت ملت ایران و پیشوای کبیر مصدق قهرمان، راه اروپا را در پیش گرفته به محالجه خود و دعاگویی نهضت مشغول گردم.

انتظار دارد که جواب را به همان وسیله که یکی از دوستان فداکارم به نهضت مقاومت می‌رساند مرحمت فرمایند. موقع را مغتنم شمرده بار دیگر درود بی‌پایان خود را به نهضت مقاومت ملی ایران تقدیم می‌دارم.

فدائی نهضت وزیر خارجه - دکتر حسین فاطمی - ۳۰ دی ۱۳۳۲

#### پیش‌نویس جواب کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی به نامه دکتر فاطمی

جناب آقای دکتر فاطمی وزیر محترم خارجه

مرفوعه جنابعالی مورد مطالعه قرار گرفت. این که اسم شریف جنابعالی جزو کاندیداها ذکر نشده است، به هیچ وجه معلول نظر تردیدآمیز از طرف نهضت درباره جنابعالی نبوده و نیابستی ایجاد ناراحتی در خاطر محترم نماید. این موضوع کاملاً مورد علاقه نهضت بود ولی پس از مطالعه در جهات مختلفه آن با تأسف کامل مناسب دید که صرف‌نظر نماید، به‌علاوه تا موقعی که پیشوای معظم در دیوان بلخ دفاع از جنابعالی فرمودند احساس می‌شد که اذهان عمومی در مورد جنابعالی خود را قادر به قضاوت نمی‌داند.

راجع به موضوع طبع روزنامه از دائره مطبوعات نظر خواسته شد ولی مانعی ندارد که در حال حاضر با ارسال مقالات و اطلاعات مخصوص که در خلال مدت تصدی اندوخته‌اید در صورت امکان کمک فرمایید.

کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی

#### یادداشت‌ها:

نهضت مقاومت ملی، بلافاصله بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به منظور ادامه نهضت ملی و مقاومت و مبارزه علیه رژیم کودتا ایجاد گردید. این سازمان شامل کمیته مرکزی، هیأت اجرایی، کمیسیون‌های چهارگانه (تشکیلات تهران، شهرستان‌ها، تبلیغات و مالی) و نیز کمیته‌های هفت گانه تهران (کارگری، دهقانی، دانشگاه، مدارس، ادارات، بازار) بود. رهبری نهضت مقاومت ملی را رجال ملی و روحانی و رهبران وفادار به آرمان‌های نهضت ملی به عهده داشتند. سازمان نهضت مقاومت ملی طی دوران استبداد و خفقان بعد از کودتای ۲۸ مرداد، کانون مبارزه را در قالب دیگری بی‌ریزی کرد. ناگفته نگذاریم که دانشگاه تهران سنگر نیرومند و تسخیرناپذیر نهضت مقاومت ملی بود. (برای آگاهی بیشتر درباره فعالیت‌های این سازمان رجوع کنید به: اسناد نهضت مقاومت ملی ایران - جلد ۵)

## بخش سوم

## نامه‌های زندان به آیت‌الله زنجانی ارتباط برای دفاع در دادگاه نظامی

## مقدمه

در زندان لشگر ۲ زرهی آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی مؤسس و از رهبران نهضت مقاومت ملی را به علت صدور بیانیه به امضای خود از جانب این نهضت به مناسبت سالگرد قیام ملی ۳۰ تیر و اعلام تعطیل عمومی مدتی در سال ۱۳۳۳ بازداشت کردند. سلول دکتر حسین فاطمی و آیت‌الله زنجانی، کنار هم قرار داشت. با وجود سخت‌گیری‌های شدید زندانبانان، آیت‌الله زنجانی توانست با دکتر فاطمی باب مکاتبه برقرار کند. در پی فشارهایی که از سوی مقامات روحانی به دولت کودتا وارد می‌شد، فرماندار نظامی ناگزیر گردید آیت‌الله زنجانی را از زندان آزاد کند. در این فاصله، ایشان پیامی روی جلد پاکت سیگار نوشت و برای دکتر فاطمی فرستاد. متن پیام به شرح زیر بود.

«من بزودی آزاد می‌شوم. شخص مورد اعتمادی را معرفی کنید، تا بین ما واسطه باشد و شما با دنیای خارج در ارتباط باشید.»

دکتر فاطمی در پاسخ این پیام چنین نوشت:

«من شخص قابل اعتمادی را در این‌جا سراغ ندارم»

آیت‌الله زنجانی به طوری که در خاطرات ایشان منعکس است، در آخرین روزهای دوره زندان، واسطه مطمئنی از بین مراقبان زندان پیدا کرد. دکتر فاطمی چندین نامه، که بیشتر آنها روی کاغذ جلد سیگار نوشته شده - تا شامگاه پیش از اجرای حکم اعدام - برای آیت‌الله زنجانی فرستاده است در این بخش پس از درج خاطرات آیت‌الله زنجانی در پاسخ به چند سؤال احمد صدرحاج سیدجوادی مجموعه کامل نامه‌های زندان با یادداشت‌هایی در حاشیه درج شده است!

متن خاطرات آیت‌الله زنجانی از «یادنامه دکتر حسین فاطمی» به مناسبت چهل و یکمین سالگرد شهادت» به کوشش محمد ترکمان گرفته شده است. متن نامه‌ها، از مجموعه‌ای که آیت‌الله زنجانی در اختیار آقای بهرام افراسیابی قرار دادند، با اضافه کردن

برخی یادداشتها و انطباق با سایر منابع جهت تدقیق متون، نقل شده است و نیز با توجه به این که در کتاب افراسیابی تقدم و تأخر نامه‌ها مشخص نشده و تاریخ تحریر ندارند، کوشش کردیم حتی الامکان با توجه به محتوای هر نامه به این مجموعه نظم تاریخی دهیم. شماره‌هایی مانند «مکتوب شماره...» هر جا دیده شود به معنای تقدّم و تأخر نیست، مربوط به شماره‌هایی است که در اصل روی هر نامه به دلایل دیگر وجود داشته و ما آن را حفظ کرده‌ایم. شماره‌های ردیف و مطالبی که بین [...] قرار دارد از ما است. ماخذ تمام نامه‌های زندان، کتاب «خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی» به کوشش بهرام افراسیابی، (چاپ اول تهران، انتشارات سخن، ۱۳۶۶) است که مجموع آن را مستقیماً از شخص آیت‌الله زنجانی برای درج این کتاب دریافت کرده‌اند.

### خاطرات آیت‌الله زنجانی

صدر حاج سید جوادى - بسم الله الرحمن الرحيم، روز سه‌شنبه ۲۹ شوال المکرم ۱۴۰۲ قمری مطابق با ۱۸ مرداد ماه ۱۳۶۲ هجری شمسی خدمت حضرت آیت‌الله زنجانی شریفیاب و تقاضا کردم راجع به مرحوم دکتر فاطمی چنانچه خاطراتی دارند بفرمایند تا در تاریخ ضیبط شود.

آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی - بسم الله الرحمن الرحيم، من یا مرحوم دکتر فاطمی در زمان وزارت خارجه ارتباطی نداشتم - اولین برخورد من با ایشان زمانی بود که در سال ۱۳۳۳ در زمان انتخابات مجلس سنا، نهضت ملی ۷۵ نفر کاندیدا معرفی کرد.

در یکی از همان روزها در نزدیکی ظهر که به منزل می‌آمدم در داخل کوچه جوانی قدم می‌زد. از من سؤال کرد منزل آقای زنجانی کجا است؟ جواب دادم همین‌جا، گفت آقای زنجانی شما هستید؟ گفتم بله، پاکتی به دست من داد و زمانی که پاکت را باز کردم دیدم پاکتی دیگر در داخل آن وجود دارد به نام نهضت مقاومت ملی - آن را در هیأت مرکزی نهضت مقاومت باز کردیم، آقایان، دوستان و همکاران همه حضور داشتند.

آقای دکتر فاطمی سه موضوع را در نامه ذکر کرده بود که موضوع اول را فراموش کرده‌ام. دوم این که شکایت کرده بود که چرا اسم ایشان در لیست کاندیداها ذکر نشده است و سوم این که اگر نهضت قادر است ایشان آماجگی دارند روزنامه باختر امروز را نوشته و نهضت منتشر کند. در مجمع آقایان که این نامه خوانده شد، ملائمت‌ترین سخن از طرف آقای بازرگان گفته شد، که گفتند «ولش کنید برود» ولی دکتر بختیار حرفهای کثیف و فحشهای رکیک نثار مرحوم دکتر فاطمی کرد. و تصمیم جمع بر این شد که به این نامه جوابی ندهیم. ولی من ایستادگی کردم و جواب موعول به نظر من شد. من جواب به شرح زیر دادم: که مصلحت شما را در آن تشخیص دادیم که عملاً شما را فراموش کنیم، ولی

روزنامه راه مصطفی را داریم و استعداد نشر روزنامه دیگری را نداریم. چنانچه از مطالبی که در زمان تصدی وزارت خارجه ذخیره کرده باشید به ما کمک بنمایید ما منتشر می‌کنیم. من این جواب را نوشتم و رابطه ما دیگر قطع شد تا تاریخ ۳۰ تیرماه سال ۱۳۳۳.

در آن روز من به امضاء شخصی اعلامیه تعطیل عمومی دادم شهر را مملو از تانک و سرباز کرد و ظهر آن روز مرا پیش [تیمور] بختیار [فرماندار نظامی تهران] بردند، عده‌ای دیگر هم در آنجا بودند - بختیار نیم‌خیزی بر روی صندلی کرده یکی از اعلامیه‌هایی که در دست داشت نشان داد و گفت این اعلامیه را اقا صادر کرده‌اند؟ گفتم بله. گفت به چه مناسبت؟ جواب دادم فضولی موقوف، امری است قانونی. در مقابل افراد دیگر جمله فضولی موقوف به بختیار برخورد و دستور توقیف مرا داد. مرا به لشکر دوّم [زرهی] بردند، در بین راه بنده خدایی که یک خربزه و نان سنگک، یک بسته کوچک ماست برای خانه‌اش می‌برد و به علت این که من تصمیم داشتم غذای زندان را نخورم، خواهش کردم آنها را بمن بدهند و پول بگیرند و او آنها را بمن داد ولی پولی نگرفت. من را اوّل به اطاقی بردند که در آن یازده نفر از اعضای حزب توده زندانی بودند و ناهار خورده بودند. خربزه را بریده و با نان سنگک خوردم بعد از آنها خواهش کردم که خربزه ضایع می‌شود میل کنید. گفتند اگر اجازه می‌دهید خربزه را به سلول دیگر بدهیم و دادند. شب را با آنها گذرانیدیم و روز بعد نزدیک غروب دکتر زندان از من پرسید اگر میل دارید جایتان را تغییر بدهیم؟ جواب دادم اختیار خود را در خانه گذاشته‌ام و در اینجا اختیاری ندارم، ولی موقعی که بیرون می‌رفت اشاره‌ای کردم و او متوجه شد و مرا به اتاقی دیگر [برد] که نسبتاً بزرگ بود که البته فرش هم نداشت ولی موجودی به نام دکتر طباطبائی در آنجا حضور داشت - شب را گذراندم و بعد متوجه شدم که در آن طرف راهرو اطاق کوچکی وجود دارد و با یک برده تازک از راهرو جدا شده است که در آن اطاق مرحوم دکتر فاطمی خوابیده بود. شب که شد آن اقا را احضار کردند و من تنها ماندم و بعد متوجه شدم که خانمی از پشت اطاق مرحوم دکتر در حال رفت و آمد است و برای او نان می‌برد. من آن خانم را صدا کردم و پرسیدم گویا شما وسایل چایی دارید؟ جواب داد بله، گفتم من چایی‌خور هستم... یک استکان چایی درست کنید و بیاورید. او چایی را که آورد من متوجه شدم که در آن اطاق دیگر مرحوم دکتر هستند. من از آن خانم خیلی عذرخواهی کردم که موجب زحمت او شده‌ام. او یکباره گفت قربان جدت بروم. من چیزی نگفتم، با تعجب نگاه کردم و گفتم شما مسلمان هستید؟ گفت بله، گفتم جدّاً؟ گفت، بله، گفتم آن جدّ من نیست جدّاً هم هست. در دو راهی جهنم و بهشت قرار گرفته‌اید می‌آید راه جهنم را انتخاب کنید. گفت خدمتگذار آن‌هم هستم. در این بین اجازه دادند برای من از منزل ناهار آوردند، بین آنها مقداری گوجه درشت بود. من یک تعبکی از آن خانم گرفتم و در یک کاغذ سیگار برای دکتر فاطمی نوشتم: «آقای محترم من مدت زیادی این‌جا نخواهم ماند، یا تبعید می‌شوم و یا آزاد. میل دارم بین شما و دنیای بیرون رابطه برقرار کنم. چه کسی مورد اعتماد شماست بمن معرفی کنید.» آن کاغذ را تا کردم و



زیر چند گوجه گذاشته و به آن خانم گفتم ببرد برای آقای دکتر. گفت آقا آن بیچاره نمی‌تواند چیزی بخورد، هر چه می‌خورد قی می‌کند. گفتم خوشحال می‌شوم این گوجه‌ها را برای او ببری. برد. چند دقیقه نگذشته بود که دیدم یک کاغذ مجاله شده به پرده اطاق خورد. دکتر مرد هوشیاری بود. من حسن کردم این نامه جواب من است. سربازی را هم که در راهرو قدم می‌زد فرستادم دنبال ساقی که مرد خوبی بود. من کاغذ را برداشتم. نوشته بود:

۱- دویست تومان بول می‌خواهم. ۲- من به هیچ‌کس اعتماد ندارم. ۳- به دوستان بگوئید محاکمه من نزدیک است و اسلام.

سعی کردم، به فضل خداوند شخصی را یافتیم و آن‌جا استخدام کردیم که همه روزه نامه ایشان را به من برساند و همچنین نامه من را به ایشان. به این شرط که به خانم من هم نیاید. از آن تاریخ تا آخرین مرحله که نامه آخری ایشان که دو ساعت بعد از شهادت ایشان به دست ما رسید اغلب روزها نامه داشتیم. این نامه‌ها غالباً روی کاغذ سیگار نوشته شده بود که به شکلی مخفی بشود و پیدا نشود. ولی بعدها کاغذهای بزرگتر هم فرستاده شد. آن کاغذهای سیگاری قابل عکس‌برداری نشد ولی مابقی الحمدلله عکس‌برداری شده حالا هم نسخه‌هایش موجود است. من نوشتم به ایشان که شما با اعتماد به من به این شخص اعتماد کنید. دویست تومان دادم و نوشتم بعد از این هفته‌ای پنجاه تومان به شما خواهد رسید و ماورای آن موکول به درخواست شماست. و شما یا اطمینان به این شخص نامه را بدهید. این جریان ادامه یافت تا آخرین مرحله - بعد نامه‌های بزرگتری هم از ایشان به دست من رسید که مطالب خوبی در آنها مطرح شده بود. در یکی از آنها می‌نویسد: به وسیله‌ای از آقای دکتر مصدق سؤال شود که وظیفه ما در این محاکمه چیست؟ آیا اینها را به اقتضای بکشائیم یا معتدل عمل کنیم. من که هرگز حاضر نیستم به اعتدال رفتار کنم زیرا حساب می‌کنم اگر چنانچه جان خود را در این راه از دست بدهم در مصرف عقیده خود صرف کرده‌ام. این موضوع را در نامه دیگری هم بعد از محکومیت به اعدام به من نوشتند: که الساعه یک ساعت از حکم فرمایشی اعدام می‌گذرد ولی به خدا اطمینان اگر کوچکترین تیری در روحیه من بخشیده باشد، دوباره در آن‌جا تکرار می‌کند که چنانچه در این راه از دست بروم دقیقاً در مصرف حقیقی صرف شده است. از آن‌جا که این آقایان وفات کرده‌اند این را هم عرض می‌کنم که مرحوم دکتر در نامه شکایت کرده است از مرحوم شایگان و مرحوم رضوی. از من درخواست می‌کند اگر بتوانید از راه خانواده آنها به اینها تذکر بدهید که پیش هر سرباز گریه نکنند و پیش هر افسر مصدق بزرگ را تخطئه نمایند و من محکوم به اعدام هستیم، آنها که بالاخره پس از چندی آزاد خواهند شد چرا نهضت ملت را به باد می‌دهند. این هم مضمون یک نامه مرحوم دکتر بود. و نامه‌های دیگریست که به تفصیل دیگر نمی‌توانم تعریف کنم ولی بعضی مطالب برجسته آنها را می‌توانم یادآوری کنم. در یکی از نامه‌هایی که به مرحوم خواهرش نوشته بود، من شب آن خانم را خواستم

به علت این که عینک همراه نداشت نامه را برای او خواندم. نوشته بود: خواهر عزیزم، محاکمه من نزدیک است قطعاً احتیاج به پول خواهد شد، من که چیزی ندارم، میل دارم از برادرم مصباح السلطان تقاضائی نشود، زیرا این برادر در زندگی بیش از سیصد هزار تومان برای من خرج کرده است، دیگر از یک برادر چقدر می توان متوقع شد، همین طور میل دارم متفرض پدر زنج نشوید او سربازی بیش نیست و نزدیک به یک سال است که معاش همسر و فرزندم را متکفل شده است. بهتر است به شمشیری و احمد<sup>۱</sup> توانگر مراجعه بکنید اگر از آنها هم نتیجه ای حاصل نشد به برادرم سیف پور بنویسید که از آمریکا بفرستد. اگر آن هم عملی نشد به فلانی [آیت الله زنجانی] مراجعه کنید. خداوند این شخص را در زندان در عوض پدر به من عطا کرده است، من خجالت نمی کشم که از ایشان درخواست نمایم. بعد از خواندن نامه دیگر جای آن نبود که من آن خانم را جای دیگری برای طلب پول بفرستم. این بود که گفتم خانم هر چقدر خرج محاکمه باشد برعهده من ولی اگر بنا باشد که پولی به اشخاص داده شود من قول کمک در آن می دهم ولی تقبل همه اش را نمی کنم. زمانی که موقع محاکمه رسید سرهنگ بواسحاقی بود که با من از زمان پهلوی ارتباط داشت و گاهی هم از من قرض می کرد، او را خواستم به او گفتم شما را من گفتم دکتر فاطمی معرفی کند، ولی نه قبول کن و نه رد کن تا من ببینم، به مرحوم دکتر هم این را نوشتم، او نوشت من به او اعتماد ندارم ولی شما امر می کنید اطاعت می کنم. یک روز صبح متوجه شدیم آقای سرهنگ رفته اند... و بعد از ظهر متوجه شدیم که یکی از اقوام ایشان به تهمت توده ای زندانی بوده، سرهنگ رفته و با وضع بسیار بدی استعفا داده است که من تنگ دارم برای این شخص... از این طرف هم آن شخص [وکیل] مدافع شایگان و رضوی بود در محکمه. برای من محضوری بود و یکی از سخت ترین روزها گذشت تا نگذارم این اظهارات در اطلاعات منتشر شود. مرحوم سرتیپ قلعه بیگی معرفی شد، تلفن کردم آمد، به آن مرد جلیل و شریف پیشنهاد کردم با کمال اطاعت و با کمال افتخار پذیرفت. گفتم حق الزحمه را شما چکار می کنید. خدا شاهد است گفت: همه جا پول؟ من ایرانی نیستم؟ من مسلمان نیستم؟ دیناری نگرفت. بعد ایشان از من درخواست کرد که اتومبیلی در اختیارش قرار دهند که برود موکلش را ببیند با کمال تأسف در تهران کسی حاضر نشد اتومبیلش را در اختیار او بگذارد و به زور، من ۱۰۰۰ تومان در جیبش گذاشتم گفتم آقا تا کسی را نگه دار آن جا - بعد با احتمال به این که ایشان معلومات قضایی شان ضعیف باشد از آقای شهیدزاده وکیل رسمی عدلیه درخواست کردم شب آمد آن جا ۵۰۰۰ تومان آماده کرده بودم که به ایشان بدهم به صفت مقدمه و بیعانه نه تمام پول که ایشان هم قبول نکرد. این مرد جلیل هم دیناری نگرفت.

صدر حاج سیدجوادی: شهیدی یا شهیدزاده؟

آیت الله زنجانی: شهیدزاده. بعد نوشته هایی که در دفع ایشان نوشته بودند... آنها را هم یک نفر پیدا کردیم و آوردیم در خانه تایپ بکنند. یکی از مشککترین کارها این بود که من برای

احتیاط موقعی که تایپ کننده می‌رفت میل داشتم بگویم جیب او را بگردند تا مبادا نسخه‌ای را بیرون ببرد. این را هم به این شکل...

خدا آن مرد را رحمت کند. مرد شریفی است. من پیش از این که دولت مصدق ساقط شود، شش یا هفت ماه قبل از آن از بس راجع به ایشان حرف‌های مختلفی شنیده بودم من به آقای دکتر مصدق راجع به این شخص پیغام دادم که آن مقدار که انتظار دارید مردم به این شخص [دکتر فاطمی] اعتماد بکنند اظهار اعتماد نمی‌کنند. مرحوم مصدق به من ابلاغ کرد «من کمال اعتماد را دارم.» این حکایت آن مرحوم است که به صورت اجمال عرض شد.

صدرحاج سیدجوادی: بسیار متشکرم از محبتتان.

#### یادداشت‌ها:

<sup>۱</sup> لازم بذکر است که دکتر علی شایگان و مهندس احمد رضوی در دادگاه نظامی، شجاعانه از نهضت ملی ایران و رهبر آن دکتر محمد مصدق دفاع کردند.

<sup>۲</sup> حاج حسن شمشیری از رهبران اصناف تهران وابسته به نهضت ملی بود. او بخشی از ثروت خود را وقف بیمارستان نجمیه کرد که تولید آن با دکتر محمد مصدق بود. وجوه مزبور صرف توسعه این بیمارستان و ازدیاد تخت‌های آن گردید.

<sup>۳</sup> احمد توانگر نیز از رؤسای اصناف تهران وابسته به نهضت ملی بود.

## مجموعه نامه های زندان

۱

## درباره بازجویی در دادرسی ارتش

مکتوب بدون شماره

۱. آزموده در یک جلسه ۴ ساعتی دیشب و یک جلسه ۴ ساعتی امروز کار بازجویی و آخرین دفاع را تمام کرده گمان می‌کنم به او فشار آورده‌اند که زودتر اذعان‌نامه را بدهد. حالا هر چه زودتر یا مشورت رفقا و آقایان بنی [ابوالفتح بنی‌صدر] و طب [؟]. برای انتخاب یک یا دو نفر وکیل نظامی اقدام بفرمایید که فرصت از دست نرود و ضمناً رفقا لوائح لازم را تهیه نمایند که به موقع بشود استفاده کرد.

۲. با این که بازجویی تمام شده به بهانه این که صاحب خانهای که بنده در آنجا بوده‌ام مخفی است اجازه ملاقات نمی‌دهند و شاید تا موقع دادگاه هم اجازه ندهند. نمی‌دانم چه خیالی دارند.

۳. هر چه از این مطالب را مقتضی دانستید به خواهرم بفرمایید.

۴. هر چه روزنامه‌ها در باره بنده بنویسند لطفاً مطلعم فرمایید. با تقدیم ارادت.

۲

## درباره ضرورت مبارزه علیه قرارداد کنسرسیوم

مکتوب بدون شماره

۱. از مراجع عالی کمال تشکر را دارم.

۲. درباره اقدام رفقا بنظر مخلص اگر از روی نقشه و مند منظم و صحیح باشد نه تنها موفقیت قطعیست بلکه تمام نقشه‌های حریف را خنثی خواهد کرد. فعلاً گمان می‌کنم باید نهضت اعلامیه مفصل و مدلل در خصوص اعلامیه مشترک بدهد بعد شخصیت‌های ملی، دانشگاهیان دانشجویان، اصناف و طبقات مختلف به مجلس و وکلا معایب این قرارداد را تذکر دهند. بنده متقدم موفقیت یا عدم موفقیت در این راه چندان مهم نیست. اساس اینست که گویند با رضایت ملت ایران کار گذشته اگر بعضی از رفقا از محافظه‌کاری زیاد دست بردارند یا آمادگی مردم خوب می‌شود صدا را بلند کرد.

۳. جبهه مبارزه را باید وسیع کرد و از تمام مخالفین دعوت به همکاری نمود حتی کاشانی و رفقاییش.

۴. به این سادگی هم که آنها خیال کرده‌اند نخواهد گذشت یقین است اگر سران نهضت تاکتیک منظم و صحیح و [ناخوانا] داشته باشند دشمن را شکست می‌دهند انشاء‌الله.

نوشته‌های مخفیگاه و زندان

۷۹

۵. به رفقا و دوستان سلام دارم و با همه ناتوانی و کسالت هر کمک فکری بتوانم بکنم تا دم مرگ در اختیارانان هستم.

۳

در تعیین وکیل و...

مکتوب شماره ۱۸

۱. قلعه بیگی را به عنوان نمونه عرض کرده بودم اگر نباشد یا سرهنگ بزرگمهر یا سرهنگ بزرگ امید یا سرهنگ اخگر خودمان، سرهنگ هوشیار که وکالت عدلیه هم می‌کند، سرتیپ هوشمند افشار و سرتیپ پلاسید و سرهنگ ارفعی که عضو دادگاه دکتر [مصدق] بودند و استعفا داد و یا نظائر آنها صحبت شود که یکی دو نفر را حاضر داشته باشیم. در این مورد چون عنایت و توجه حضرت عالی را می‌دانم بیش از این عرض نمی‌کنم.

۲. از لحن اخبار و روزنامه‌ها می‌شود فهمید که تصمیماتشان چیست و علت عجله اخیرشان چه بوده آیا حضرت عالی چیزی در این قسمت به عرضتان رسیده است یا خیر؟

۳. اگر از پرونده دکتر خبری هست بفرمایید و انعکاس ابلاغیه نشت در بین مردم چه بوده است.

۴. خبر مهمی خارجی یا داخلی؟

۵. تجدید ارادت و تقدیم سلام.

۴

بازپرسی در دادرسی ارتش

مکتوب شماره ۲

۱. از مراجع و توجه عالی کمال امتنان قلبی را دارم و اگر گاهی بعضی مطالب را به دیگران یا کسان خود حواله می‌دهم برای اینست که به قدر کفایت موجب زحمت حضرتعالی هستم. موضوع پول هم از آن جمله بوده و حالا هم هر طور مقتضی می‌دانید عمل فرمایید.

۲. استدعا کرده بودم به وسیله‌ای از دکتر سؤال شود که دستوری برای ما دارد یا خیر.

۳. اخباری که راجع به ما منتشر می‌شوند به خواهرم بفرمایید مرتباً تهیه و خدمتتان برساند. هر چه را لازم دانستید مرحمت فرمایید.

۴. روحیه بنده به فضل الهی محکم و قویست زیرا حق با ما است و هر که حق با او است خدا با اوست.

۵. تقدیم سلام و تمنای دعا.

## ۵

### در اتخاذ تصمیم جهت روش مشترک نهضت برای دفاع در دادگاه میثینگ ۲۵ مرداد و سرمقاله‌ها

مکتوب شماره ۳

منظور بنده از این که عرض کرده بودم به وسیله پسر<sup>۱</sup> [دکتر] از ایشان سؤال شود که آیا دستوری برای کار ما دارند، یا خیر این بود که ایشان رویه‌ای را که ما باید در دفاع پیش‌گیریم روشن نمایند. حالا گمان می‌کنم نه تنها دکتر در این مورد باید اظهار نظر کنند، بلکه دوستان نهضت که احاطه بیشتری به وضعیت دارند، صالح‌ترند در تعیین خطامشی دفاع. مخصوصاً این نکته را بنده با کمال صداقت و آرزوی خلوص عرض می‌کنم که به هیچ وجه در تعیین این خطامشی منافع شخصی ما را در نظر نگیرید که بنده مریضم، چاقو خورده‌ام، زن و بچه و خواهر و برادرم چه می‌گویند. بلکه آن چیزی را در نظر بگیرید که ما بمخاطر حفظ و حمایت آن جهاد کرده و به این روز افتاده‌ایم. مصلحت مملکت و ملت را که می‌خواهد حیات نهضت خود را نجات دهد و آرمان و آرزوی هزارها و صدها هزار هموطن خود را بیشتر رعایت کنند. حضرت آقا، به جز اظهار هر دومان قسم که یک کلمه از آن چه عرض کردم مجامله و تعارف نیست. درست است که من رنج فراوان در این مدت مرض و قبل از آن کشیده‌ام ولی آرزو دارم که نفس‌های آخر زندگی‌ام نیز در راه نهضت و سعادت هموطنانم صرف شود. به هر حال در دادگاه، ما می‌توانیم بسیاری از حقایق را فاش کنیم. داغ باطله بر کنسرسیوم و حامیان او بزنیم. ممکن است نگذارند منتشر شود و باطلاع عامه برسد؛ از یک طرف می‌شود محرمانه چاپ و پخش کرد. و از طرف دیگر گوش به گوش خواهد رسید. بر فرض که هیچ کس هم نفهمد و صدای ما را خفه کنند در تاریخ و در پرونده باقی خواهد ماند. و فردای روشن ممکن است مورد استفاده نسلهای آینده و هم‌چنین نسل معاصر قرار بگیرد و راه دیگر هم این است که معتدل و ملایم حرف بزنیم و بگذریم. یا مثل (ریاحی) طناب عفو و بخشش کنیم و چند سال زندان برای ما حسب‌الامر تعیین بکنند. زیر بار شق آخری هرگز بنده نخواهم رفت، حتی اگر آن چه را دلشان بخواهد دادگاه رأی بدهد. حال [دکتر] و رفقای نهضت با مطالعه جواب کاغذ و راهی را که بنده باید بپیمایم معین نمایند که طبق آن عمل شود. به علاوه اصولاً افرادی که در یک دسته هستند غیر از این طریق مجاز نیستند راه دیگری انتخاب نمایند و می‌توانیم اکتون که بازپرسی من تمام شده به حضرت‌عالی عرض کنیم که از جریان میثینگ [دکتر] کاملاً مطمع بود. حتی مقالات روزنامه را هم که تا آن وقت هرگز من به دکتر نشان نمی‌دادم، در آن سه روز خودم جمله به جمله مقالات را برای او خواندم. در چند مورد هم نظریات اصلاحی داشت در حضور خودشان اصلاح کردم و برای چاپ فرستادم. ولی بطوری که می‌دانید یک کلمه در این باب به احدی نگفته و نخواهم گفت و جنابعالی می‌توانید به وسیله‌ای صحت این عرض را از او جویا شوید.

## ۶

## دربارهٔ قرارداد کنسرسیوم و ...

مکتوب شماره ۱۷

۱. اگر اعلامیهٔ نفت صادر شود رفقا چه نقشه‌ای برای جلوگیری از اجرای این جنایت دارند برای این که همهٔ مقاومتها باید در این جا صرف شود.<sup>۱</sup>
۲. از پسر دکتر جويا شديد كه جریان زیر پرده کار بدر چیست و این که می‌گویند آزاد می‌شود صحت دارد یا خیر.
۳. نامهٔ ضمیمه را به خواهر فوری لطف فرمایید و از او بخواهید که تا سرکار اجازه ندهید، اخوی از تهران نرود زیرا ممکن است با او کار داشته باشم مخصوصاً تمنی دارم این قسمت را جداً و مصرأ از او بخواهید که اخوی قبل از این که من بنویسم نرود.
۴. مجلس چه وقت باز می‌شود.
۵. با تقدیم سلام و تجدید ارادت حضور حضرتعالی و رفقا.

## ۷

## در تقاضا از وکیل مدافع

مکتوب بدون شماره

۱. هنوز چیزی برای ابلاغ نیاورده‌اند هر وقت آوردند به دستور جنابعالی عمل خواهد شد در این مورد تشکرات قلبی خود را مجدداً تقدیم می‌نمایم.
۲. دستور فرمایید از روز تشکیل مجلس، خلاصه یا متن مذاکرات آن را برای مخلص بفرستند. ضمناً بفرمایید چه روزی افتتاح می‌شود.
۳. به قلعه بیگی بفرمایید از حالا با توجه به مطالب بازجویی که عرض شد، دفاع خود را آماده کند و مخصوصاً در قسمت عدم صلاحیت دادگاه نظامی از رسانه که نهضت چاپ کرده و دفاع دکتر در تجدیدنظر است استفاده نماید. البته اینها که بنده عرض می‌کنم من باب یادآوریست و گرنه می‌دانم حضرتعالی به همهٔ این مطالب توجه دارید.
۴. تجدید ارادت و تقدیم سلام.

## ۸

## اعضای سازمان نظامی حزب توده در زندان

مکتوب بدون شماره

۱. دیشب آزموده آمده بود قرار شده ترتیب ملاقات خواهر و خانم داده شود. امروز هم تیمسار سلطونی<sup>۱</sup> برای ملاقات آمد.
۲. اذعاننامه ابلاغ شد. حلیق دستور اقدام بعمل آمد ولی از فراری که سرهنگ رئیس دادگاه که امروز به ملاقات بنده آمده بود و آدم مفلوک و بیچاره‌ایست گفت سرهنگ شاهقلی در



- روزنامه کیهان گفته است که من مریضم و نمی‌توانم قبول کنم اگر این‌طور جریان باشد، اسباب تعجب است با این وصف بنده به او گفتم به مشارالیه مراجعه نماید که رد یا قبول را اطلاع دهد. به سطلونی هم گفتم به وسیله خواهرم به حضرت‌تعالی عرض کند که قلعه بیگی را بفرمائید قبولیش را اطلاع دهد. هر اقدامی در این خصوص لازم است باید در ظرف همین دو روز بشود که مهلت قانونی نگذرد و به محظور گرفتار نشویم.
۴. ضمن صحبت با آزموده قرار شد که مانع ملاقات با دو نفر رقیمان برطرف گردد ولی هنوز اقدام نکرده است.<sup>۲</sup>
۵. آزموده خودش گویا در دادگاه حاضر نشود و کسی را بفرستد. دیشب لحن ملایم و مؤدبی داشت.
۶. زندان این‌جا پر از سرهنگ و سرگرد و سروان است و بساط شلاق و دستبند پراست.<sup>۳</sup>
۷. تسبیح رسید.
۸. معذرت از مزاحمت فراوان و تقدیم سلام.<sup>۴</sup>

## ۹

## در مشاوره با علی شهیدزاده و مراجعه به وکلای مدافع

مکتوب شماره ۱۵

قربانت شوم زیارت رقعۀ شریفه برای مخلص همیشه موجب خرسندی و مسرت است همیشه سلامتی وجود عالی را از خداوند متعال مسألت دارم.

درباره این‌که آقای [علی] شهیدزاده گفته‌اند سه نفری به وکلایی که اسم برده‌اند رجوع کنیم مشکل اینست که هنوز میان ما ملاقات برقرار نشده به علاوه خود بنده هم با این ترتیب که با اشخاص مذاکره نکرده رجوع بشود موافق نیستیم. هر کس را مصلحت می‌دانید باید قبلاً در خارج با آنها صحبت شود که در صورتی که می‌پذیرند رجوع کنیم. این نکته بسته به امریه حضرت‌تعالی است و مشورتی که دوستان بدهند. درباره دفاع بنده، هنوز تصمیمی نگرفته‌اند. نتیجه را عرض خواهم کرد.

منتظر مطالب مربوط به آن شخص هستم که آقای سعید [فاطمی] تهیه کند و نامه را هم به طریقی که میسر باشد تهیه گردد...

خواهشمندم لطفاً سلام بنده را به خواهرم ابلاغ فرمایید. دفعه آینده نامه ایشان را می‌نویسم تبلیغ ارادت بنده به رفقا منوط به لطف عالیست با تجدید تشکر و تقدیم ارادت.

## ۱۰

## در ضرورت شکایت به مجلس

مکتوب بدون شماره

۱. اگر ممکن باشد درباره شاهقلی توضیح بیشتری مرحمت فرمایید.

۲. قلم و کاغذ لطف فرمایید.
۳. به خواهر بفرمایید برای ملاقات اقدام جدی کند و حالا که مجلس باز شده از این عمل جنایت‌آمیز که مریضی را بکلی بی‌خبر و دور از خانواده‌اش گذاشته‌اند شکایت کند اگر هم اثر نداشته باشد در پرونده باقی خواهد ماند.
۴. وضع مزاجیم در ۴۸ ساعت اخیر به طرز بی‌سابقه‌ای مختل شده است تفصیل را [حامل] عرض خواهد کرد.
۵. چند روز است در این جا عده‌ای سرهنگ و سرگرد بازداشت و تحت شکنجه قرار دارند.<sup>۸</sup>
۶. در انتظار دستور رفقا هستیم و عرض سلام خدمت همه دوستان دارم.
۷. با تقدیم سلام و تجدید ارادت

## ۱۱

## در باره لایحه دفاعیه

مکتوب شماره ۱۴

قربانت شوم در نظر داشتم که از مجرای معمولی خودمان عریضه‌ای عرض کرده و از بذل مرحام و شفائی که عنایت کرده بودید تشکر کنم ولی دوست عزیز مشترکمان تشریف آوردند و مذاکرات امروز را فرمودند و ضمناً وسیله‌ی به بنده مرحمت نمودند که به تجدید ارادت و تقدیم سلام مبادرت ورزم در جواب مطلبی که به من فرمودند جمله‌ای را که عرض کرده‌ام این‌جا تکرار می‌کنم تمام جریان در اختیار حضرتعالی قرار خواهد داشت به هر کس مقتضی می‌دانید نگاه کند خودتان مرحمت فرمایید و هر تصحیح و حذف و زوائد مطلقاً به دستور عالی خواهد بود. ضمناً گرفتاری تیمسار<sup>۹</sup> هم در خواندن پرونده و دیدن بنده طوریت که جداگانه اگر بخواهند با اشخاص تماس بگیرند میسر نخواهد شد. بنده لازم نمی‌دانم از بذل الطاف و مرحام حضرتعالی تشکر کنم زیرا تشکر به گمانم کلمه نارسایی محسوب خواهد شد فقط امیدوارم حاصل این مجاهدات به حال کشورمان مفید باشد. مجدداً قاصد شنبه خدمتتان می‌رسد که اگر امری باشد و یا اطلاعی تازه خدمتتان رسیده مخلص را هم بی‌خبر نگذارید. ارادتمند.

## ۱۲

## آمادگی برای دفاع و تعیین وکیل

مکتوب بدون شماره

۱. قلعه بیگنی آمد و مذاکره کردیم فردا هم خواهد آمد.
۲. شاهقلی به محکمه نوشته که فعلاً معذرت می‌خواهد نمی‌دانم چرا این کار را کرده و بنده اگر مطمئن به قول پسر دکتور نبودم اصلاً او را معرفی نمی‌کردم حالا هم دستور فرمایید اگر امکان داشته باشد او را حاضر کنند.

۳. از نظریه دکتر بنده را مطلع نفرمودید.
۴. از نظریه دو نفر رفقا [دکتر شایگان و مهندس رضوی] بی‌خبرم زیرا هیچ‌یک از وعده‌های آزموده عملی نشده است.
۵. وضع مزاجی به لطف و دعای خیر حضرت‌عالی کمی بهتر است و به معالجه جدی‌تر پرداخته‌اند.
۶. نمی‌دانم رفقا لوابجی تهیه دیده‌اند یا خیر.
۷. با تقدیم و سلام و تجدید ارادت از این‌همه مزاحمت نمی‌دانم با چه زبان تشکر کنم.

## ۱۳

## تهیه لایحه دفاعیه

مکتوب بدون شماره

قربانت گردم. تقدیم سلام مخلصانه با تجدید ارادت قلبی:

۱. همان‌طور که به عرض رسیده، در این هفته وضع مزاجی وخیم بود، ولی امروز به مرحمت عالی و بر اثر لطف و دعای حضرتت، قدری بهترم و اگر مراقبت کنند امیدوارم به حدی که در شرایط موجود ممکن است بهبودی حاصل شود.
۲. از عنایتی که در تهیه لایحه می‌فرمایید، جز شرمندگی وسیله تشکر ندارم.
۳. بقیه را توسط «قلعه بیگی» تقدیم کردم، هر طور که مقتضی می‌دانید و با نظر هر کس مصلحت باشد اصلاح فرمایید. در صورتی که خاتم مساعد باشد دنباله‌اش را خواهم گرفت.
۴. لطفاً به خواهرم اطلاع فرمایید که خاتم رو به بهبودی است، چون شنیده‌ام خیلی اظهار نگرانی کرده است.
۵. اوراق تقدیمی جدید را هم در صورت امکان بفرمایید تهیه نمایند، یا دکتر عبدالله نظری بیندازند.
۶. لایحه دفاعیه دکتر را آورده بودند خواندم. خدا به این پیرمرد بزرگوار، طول عمر دهد که واقعاً نمونه و سرمشق کامل برای همه است.
۷. تبلیغ عرض سلام ارادتمندانه خدمت رفقا، موکول به توجه عالی است.
۸. هر عرضی داشته باشم مستقیماً حضور مبارک خواهم کرد. قربانت.

## ۱۴

## مشکلات مالی

مکتوب شماره ۱۰

۱. قلعه بیگی مزاحم عالی و بذل توجهتان را گفت در مقابل این‌همه لطف چه می‌توان گفت.

۲. قبل از ماشین شدن دستور فرمایید به دقت بخوانند زیرا من مجال دوباره خواندم نداشت‌ام و چه بسا که افتادگی و حشو و زوائد داشته باشد.
۳. خواهر از این که در این کارها ممکن است از پول به زحمت بیافتد پیغام داده بود. گفتیم [هزینه] وکیل دوم را سطوتی می‌دهد و اگر برای این موضوع زحمتی داشت و از برادران کمکی نرسید از پدر بزرگوار، حضرتعالی، استمداد نماید. ولی از قرائن معلوم است که احتیاجی نخواهد داشت اگر احتیاج احیاناً پیدا کرد حضرتعالی حاج ش. بانو [؟ کذا] از قول بنده با امریه خودتان دستور کمک بفرمایید.
۴. درباره تأخیر انداختن دادگاه یا جدا کردن پرونده از آن دو نفر با دوستان مشورت بفرمایید و نظریه خودتان را هم مرقوم دارید چون بنده هنوز خود نتوانسته‌ام نسبت به فوائد و مضار کار تصمیمی بگیرم.
۵. اگر خبر تازه داخلی یا خارجی حضورتان عرض شده مخلص را هم بی‌اطلاع نگذارید. تقدیمی را لطفاً به خواهر مرحمت کنید اگر جواب داشت دریافت گردد.
۶. قلعه بیگی انصافاً مرد شریفی است از بواسحاقی چیزی نفهمیدم.
۷. از عمل اقا صالح خیلی متعجب و متأسفم (با این لباس به محشر نمود خواهد کرد).
۸. وضع مزاجی کمی مجدداً مختل شده ولی به همت و کرامت اجداد طاهرین همیشه متوسلیم.
۹. تقدیم بهترین ارادت قلبی و تجدید سلام مخلصانه.

## ۱۵

## وخامت وضع مزاجی

مکتوب بدون شماره

۱. وضع مزاجی مخلص به قدری خراب است که مرا حتی از خوردن یک قطره آب ممنوع کرده‌اند.
۲. به کلی از نوشتن بقیه یادداشت‌های دفاعی محروم مانده‌ام و بهتر است بنده را با همین وضع به محکمه ببرند.
۳. چند روز است قلعه بیگی سر وقت نیامده گمان می‌کردم ناخوش باشد امروز وکیل دومم رفته بود منزل ایشان و نبوده شاید فردا بیاید و مزده سلامتی و زیارت حضرتعالی را بیاورد.
۴. جزوه مرحمتی را خواندم گمان می‌کنم در وضع فعلی جبهه مبارزه را نباید وسیع کرد زیرا به نفع دشمن است.
۵. از دو نفر رفیقی که این‌جا هستند خبری نرسید که چطور می‌خواهند دفاع کنند آیا وضع مشترک داریم یا مثل یازیرسی ضعف نشان خواهند داد.
۶. به دکتر ع. [دکتر عبدالله معظمی] و برادرش و سایر دوستان عزیز سلام دارم و دعای خیرشان را برای این وضع وخیم مزاجی طلب می‌کنم. با تجدید ارادت و سلام.

دکتر حسین فاطمی

۸۶

۱۶

تشویش!

مکتوب شماره ۱۶

۱. پول زیادی دارند شما برای مخلص بگیرید.
۲. راجع به قلعه بیگی صحبت کنید.
۳. تماس با بنده را به وسیله‌ای که ممکن باشد حفظ کنید.
۴. سلام و ارادت فراوان.

۱۷

دادگاه سرری بدوی نظامی: حکم اعدام

مکتوب شماره ۱۱

قربانت شوم پس از تقدیم ارادت و تجدید سلام جریان کار ما از قرار است که به عرضتان رسیده و این حضرات آخرین زهر خود را پاشیدند. ولی به جد بزرگوار هر دو مان در این موقعی که یک ساعت از صدور رأی دستوری می‌گذرد یک ذره ناراحت نیستم زیرا اگر آن افتخار را پیدا کنم که در راه وطنم این نیمه جان را بگذارم درست در راه و مصرف حقیقی خودش شده است حالا منتظریم ببینیم بازی تجدیدنظر به کجا می‌کشد. قطعاً یک چنین رأیی در آنجا هم صادر خواهند کرد و بیشتر از سابق خودشان را مفتضح و رسوا خواهند کرد. درخواستی که از حضرتعالی دارم اینست که خواهرم را نسلی بدهید که نگران نباشد زیرا آن بدبخت خیلی ناراحت خواهد بود و از او هم بخواهید که خانواده‌ام را از نگرانی بیرون آورد زیرا آنها نمی‌دانند که چه وضعی است و تاب و تحمل شنیدن این خبرها را ندارند. خدمت رفقا سلام دارم و از مراحم جنابعالی کمال امتنان را تقدیم می‌کنم.<sup>۱۳</sup>

مخلص جنابعالی و ارادتمندان.

۱۸

من و دل گرفتار شویم چه باک / غرض اندر میان سلامت اوست

مکتوب شماره ۱

قربانت شوم زیارت دست‌خط شریف مثل همیشه موجب کمال مسرت بنده شد. امیدوارم مزاج مبارک همواره سلامت بوده و لطف و مرحمتان را همیشه خدای بزرگ برای ما نگهدارد. حال مزاجی مخلص این چند روزه اتفاقاً بهتر از سابق است مثل این که مزاج بنده با حوادث سازگار است غرضی که داشتم دو مطلب بود یکی این که رفیق مشترکمان وکیل بنده را بفرمایید خدمتتان برسند و ضمن تقدیم سلام ارادتمند به ایشان بگویید از حالا با مشورت آقای... و رفقای دیگر لوابح تجدیدنظر را حاضر کند و منتظر نشیند زیرا کار این‌ها معلوم نیست شاید این‌دفعه عوض ده روز پنج روز بیشتر وقت ندهند شاید مدت‌ها طولش

بدهند به هر صورت باید آماده بود گو این که در این دادگاه هم قایده‌ای ندارد ولی چون پایه کار ما در تمیز [مقصود دیوان کشور است] است این دفعه باید شالوده را محکم گرفت. عرض دوم بنده اینست که یکی دو نفر و کبل برای تمیز فکر کنیم که به موقع آماده باشند. البته توجه حضرتعالی را چون به عرایض مخلصان می‌دانم من باب تذکر عرض کردم ضمناً نمی‌دانم علت این شدت و حدت حضرات در صدور یک چنین رأی از دادگاه بدوی چه بوده و عکس‌العمل خارج آن چیست. به دو نفر رفقا گفته شد امروز تجدیدنظر داده‌اند حضرتعالی از راه خانواده‌شان بفرمایید به آنها بگویند خیلی کم ظرفی از خود نشان ندهند چنانچه امروز شنیدم رضوی پیش سربازها گریه کرده است این کار خوب نیست در دادگاه هم بسیار بد یک حرف زده و اعمال مصدق را تخطئه کرد نتیجه‌اش را هم دید بنده از او توقع چنین وضعی را نداشتم. رفیقش هم در محکمه ضعیف بود اما نه این مقدار. توصیه فرمایید ارزش مبارزات مردم را خراب نکنند آنها اقبالاً امید نجات دارند که مخلص با این وضعیت امید را هم ندارم.

من و دل گرفتار شویم چه باک غرض اندر میان سلامت اوست  
 با تجدید سلام خدمت دوستان و تقدیم ارادت قلبی حضور عالی.

۱۹

#### دادگاه تجدیدنظر نظامی

مکتوب بدون شماره

قریبات شوم با تجدید ارادت و تقدیم سلام قلبی، هیچ بیانی قادر به تشکر از مراجع میبذوله نیست. دیشب ۵ ساعت گرفتار بودم، هنوز در پیچ و خم صلاحیت هستیم ولی به هر حال گمان می‌کنم تا پنجشنبه عصر کارشان را تمام کنند. چون هزار مرتبه از دادگاه اولی بدتر است، به هر صورت مثل همیشه به خدای بزرگ امید و به ائمه اطهار متوسلیم.

۲۰

#### در تأیید حکم اعدام<sup>۱۳</sup> : امید به دیوان کشور

مکتوب شماره ۷

قریبات شوم از اطفاف بدرائت حضرتعالی هیچ موردی برای بکار بردن الفاظ و کلمات معمولی نمی‌بینم زیرا از این همه بذل توجه و عنایت به هیچ زبانی نمی‌شود تشکر کرد به هر صورت فعالیت‌های شبانه روزی آقا بالاخره نتیجه بخش گردید و آنها را که می‌خواستند توی این شلوغی حسابی هم تصفیه کرده باشند ناکام ساخت و گرنه که آنها تمام مقدمات کارشان حاضر بود و آزموده صریحاً در دادگاه گفت که چنین و چنان خواهد شد. منتهی در برابر این همه فشاری که به ارباب وارد آمد نتوانست بیش از این مقاومت کند ولی چه پرونده‌ای به دیوان کشور می‌رود، ننگ تاریخ، ننگ قضاوت، و بسیار خواندنی و

تماشایی. اگر دشمن ترین قضات آنجا بنشینند به یک محاکمه مطبوعاتی که طبق قانون مطبوعات از شش ماه تا دو سال مجازات دارد اگر همه دلایل ما را به چیزی نخرند و بر فرض که بنده وزیر نباشم و سیاسی هم نباشم که به زلف یار بریخورد، هیچ کار دیگر نخواهد توانست بکند.<sup>۱۳</sup> [تأکید از ویراستار است] آقای سعید همشیرهزاده صورتی برای دادن وکالت به چند نفر فرستاده بود که بنده امضاء کنم ولی بنده پیش از آن که حضرتعالی در این باب فرمایید به چه کسانی باید وکالت داد اقدامی نکردم و منتظر دستور باقی خواهم ماند البته آقایان د.ع.م؛ ا.ع؛ و.ص.<sup>۱۴</sup> [؟] در این باره می‌توانند به حضرتعالی اشخاص را معرفی کنند آقای بنی<sup>۱۵</sup> هم اشخاصی را می‌شناسند و از همه بهتر خود آقای ش... [علی شهیدزاده] مشاور خوبی است که چه اشخاصی با او می‌توانند درباره این پرونده همکاری کنند ولی آن فرمولشان را که به اشخاص ناشناس مراجعه کنم تأیید نمی‌کنم و ضمناً در نظر دارم سرهنگ بهروز و سرهنگ امین‌پور را هم ضمیمه کنم چون از دوسیه و تخلفات قانونی آن اطلاع کافی دارند در هر صورت بسته به دستور و اواخر عالیست فعلاً تفصیلات الهی که افتخار شناسایی حضرتعالی در زندان نیز یکی از آنهاست این پرونده را از چنگ جلالان بیرون کشید و در خارج همه کار می‌شود کرد و به نظر بنده قبول تمیز بر عفو رجحان دارد. تمنی دارم سلام قلبی بنده را به همه دوستانی که در این راه بذل مرحمت کرده‌اند ابلاغ فرمایید ولی اگر جانی باقی بماند همیشه برای نثار در راه منافع مملکت آماده است.

## ۲۱

## تقاضای رسیدگی فرجامی در دیوان کشور

مکتوب بدون شماره

قربانت شوم ضمن تجدید ارادت و تقدیم سلام قلبی همواره سلامت و سعادت آن وجود عزیز را از قادر متعالی مسألت دارم. حال مخلص متأسفانه بعد از تب شدید گریب چند روز اخیر خوب نیست اعصابم فوق‌العاده ناراحت و وضعیت طوریت که مجدداً خونریزی تازه‌ای را وعده می‌دهد و این دفعه اگر خدای ناکرده خونریزی شروع شود با ضعف و نفاختی که از تب باقی مانده نمیدانم چه خواهد شد. به هر صورت توسل به خدای بزرگ دارم هر چه را مقتضی و مصلحت بدانند، استقبال می‌کنم. همان‌طوری که عرض شد از این‌ها هنوز خبری درباره فرجام نیست و این که خواهر گفته‌اند که دکتر غ... [غلامحسین مصدق] گفته هنوز به پدرش از دیوان کشور ابلاغ نشده حرف غیر منطقی و نامعقول است. چندین نامه بر سر پرونده او تنها برای ملاقات با وکلایش بین دیوان کشور و دادرسی رد و بدل شده. لوایح دفاعی خود را نیز، دکتر، و هم وکلای او داده‌اند. یا خواهرم متوجه نشده‌اند یا دکتر غ. قضیه را درست درک نکرده است گمان می‌کنم اگر حضرتعالی مطلب را با ش. ز. [شهیدزاده] یا ا. م. ج. [؟] در میان بگذارید از نظر قضائی آقا را روشن خواهند کرد. بنده نگرانی ندارم اما



ممکنست آزموده و رفقایش ناگهان ما را در بن‌بست بگذارند که موضوع فرجام از بین برود و تأخیر اجرای حکم با یک درجه تخفیف را جلو بیاورند بنده اطمینان دارم که خود حضرتعالی متوجه جوانب کار هستید ولی تذکر موضوع را نیز بنده بی‌ضرر دانستم که مشورتی از ش. ز. [شهیدزاده] بشود به‌خصوص که او به جریان پرونده دکتر هم کاملاً آشناست. خدمت دوستان معظم ابلاغ تجدید ارادت بنده منوط به‌توجه عالی است. ارادتمند.

۲۲

### فرجامخواهی نافرجام: ممانعت شاه<sup>۱۷</sup>

مکتوب شماره ۸

قربانت شوم معذورم خواهید داشت از این که وقت و بی‌وقت مزاحم اوقاتتان می‌شوم و هر مشکلی پیش آید فوراً دست توشکل به دامان پدر روحانی دراز می‌کنم. بنده از مدتی به این طرف احساس می‌کردم که ممکن است روز آخر در بن‌بست ما را قرار دهند و بالاخره هم معلوم شد حدس به خطا نبوده است. بهر حال در برابر وضعیت موجود اگر بتوان اقدامی کرد که یک تیمه شب حکم را اجرا نکنند باز جای امیدی باقی است. آن دیگر بسته به اقدامات و دستوراتیست که صادر فرمایید و از خارج عمل شود. هنوز بنده نمی‌دانم این کسانی که می‌گویند با خود ایشان حرف زداند چه کلمه‌ای شنیده‌اند که اطمینان بخش باشد و شنونده کیست و چه می‌گوید. همانطوری که عرض کردم آقای سعید خواهرزاده چون جوانست و تجربه‌اش خیلی کافی نیست بهر حرفی اعتماد می‌کند. از این رو به اطمینانهایی که به او داده می‌شود، بنده خیلی امیدوار نیستم. تشخیص صحت و سقم آن با حضرتعالیست که به وضع خارج کاملاً آشنایی دارید.

عرض دیگرم که فراموش کرده‌ام تاکنون بتویم اینست که برای انتشار مقالات باختر امروز یک پرونده هم به اتهام اهانت در دادسرا درست کرده‌اند. قبل از دادگاه تجدیدنظر یک روز بزپرس شعبه ۲۷ به اسم تقی‌زاده این‌جا بیش بنده برای بازپرسی روی همین موضوع آمده و معلوم شد که این پرونده سابقه اقدام یک‌ساله دارد و از یک‌سال پیش در جریان بوده است دو روز پیش هم مجدداً برای بازپرسی آمد. منظور بنده از ذکر این مطلب اینست که با مذاکره با آقای شهیدزاده و بنی‌صدر و دیدن بازپرسی و پرونده بلکه بشود قدمی کرد که این دو پرونده را بهم مرتبط ساخت یا بنده را از این‌جا به بیمارستان کاخ دادگستری کشانید. دیگر این قسمت بسته به همت آقای بنی‌صدر و آقای شهیدزاده و سایر رفقا است زیرا این‌هم یک طریقه ممکنست محسوب شود فعلاً بیش از این مزاحم نمی‌شوم و در انتظار مرقومه عالی هستیم بنده از رد فرجام نگران نیستم. نگرانی بنده اجرای ناگهانی حکم است. قربانت.

دکتر حسین فاطمی

۹۰

۲۳

## «هر دقیقه بیم خطر»

مکتوب شماره ۱۳

قربانت شوم با تقدیم سلام و تجدید ارادت لابد اظهارات دیروز آزموده به عرضتان رسید و این که تصریح کرده است که حکم دادگاه تجدیدنظر به موقع اجرا گذاشته خواهد شد. یا این که خواهرم صبح این جا آمده بود و مرا مطمئن ساخته که اطمینان کافی به او داده‌اند، ولی بنده نمی‌دانم کی این اطمینان را به او داده و چقدر می‌شود به آن ترتیب اثر داد اینست که با عجله خواستم این مختصر را حضورتان عرض کرده و بدانم در چه وضعیتی قرار دارم زیرا الان یک حکم قطعی در دست اینهاست و هر دقیقه شب و نیمه شب می‌توانند به موقع اجرا بگذارند مگر این که برای شخص حضرتعالی اطمینانی وجود داشته باشد. به صحبت‌های آقای سعید [فاطمی] همشیرزاده این قدرها نباید مطمئن شد. الان ما در برابر بن بست که بنده پیش‌بینی می‌کردم واقع شده‌ایم و خدا داناست که چطور ممکن است از این بن بست بتوان راهی پیدا کرد. به هر صورت اگر آنها نیت اجرا داشته باشند فرصت کم است و اگر هم در حال خوف و رجا نگهدارند هر دقیقه بیم خطر وجود دارد. حضرتعالی تحقیق فرمایید که تا چه حد به اطمینانی که داده شد می‌توان تکیه کرد و آیا کسی که مستقیماً با او صحبت کرده چیزی خدمتشان عرض نموده یا تمام حدسیات است. در انتظار زیارت دست خط شریفه هستیم.

۲۴

## «شیر را هر چند در زنجیر نگهدارید، ممکن نیست گربه شود»

مکتوب شماره ۹

با تقدیم صمیمانه‌ترین مراتب اخلاص و ارادت. از اظهار مراجع و ابراز الطاف پدرا نه حضرتعالی به قدری شرمسارم که اگر بخواهم واقعاً تشکر کنم هیچ جمله و عبارتی را که بتواند مکتوبات قلبی را تعبیر نماید نمی‌توانم بگویم. از جربان بنده که گمان می‌کنم کم و بیش با اطلاع هستید. این برده رسوایی آخر برای تکمیل صحنه چاقو زدن جلو نظمی لازم بود و به نظرم خواست خدا اینست که روز به روز رسواترشان کند. به هر حال وضعیت با هر جان کنذنی هست (البته از نظر مزاج) می‌گذرانم ولی به جد بزرگواریان قسم که اگر خیال کنید به قدر سر سوزن این لوطی بازیها در اراده و روحیه مخلصان تأثیر داشته باشد اگر حمل بر خودستایی نشود عرض می‌کنم (شیر را هر چند در زنجیر نگهدارید ممکن نیست گربه شود) از این حیث خیالتان راحت باشد هر حکمی می‌خواهند بدهند. آن هم بی‌اثر است. تا زورشان برسد همین آش است و همین کاسه. روزی هم که زورشان شکست یک نانبه هم نمی‌توانند ما را در بند نگهدارند. ولو این که صد سال حبس حکم صادر کرده باشند. تمنی دارم همین معنی را به کسان من که حضورتان شرفیاب می‌شوند ابلاغ فرمایید که

بیهوده ناراحت نباشند. دربارهٔ ارجاع عرایض به حضور شریف یقین بدانید که از همه کس حضرتعالی را به خود نزدیکتر می‌دانم و کوچکترین ابائی در این‌که جسارتی و زحمتی باشد عرض کنم ندارم و فراموش شدنی نیست که همین بذلِ عطف و توجهات ممنوی و دعای خیر و مؤثر جنابعالی گذشته از زحمات دیگر چقدر در بهبود حال و تقویت روحی و مزاجی ارادتمند مؤثر بوده است. حقیقتاً همان‌طور که تشخیص داده‌اید این قلعه بیگنی یک پارچه شرف و مردانگی است و چطور من می‌توانم نعمت‌هایی را که در این زندان که آن‌قدر همه از دستش می‌نالند فراموش کنم. افتخار معرفی حضوری به جنابعالی و آشنایی با همین تیسار عزیز که شاید در نوع خودش کم نظیر است. ابلاغ سلام گرم و آتشین بنده حضور دوستان مخصوصاً آقایان د. ع. [دکتر عبدالله معظمی]، ا. ع. [؟]، ص. ا. [؟]، بسته به عنایت و توجه آن سرور ارجمند است. به خواهرم بفرمایید ابتدا متأثر نباشد برعکس افتخار کند که برادرش واسطه و دلال فروشی وطنش نشد و به احساسات و عقاید جامعه سر تعظیم و تکریم فرود آورد. تمام مردم این کشور که شرف دارند، برادر او امروز بشمار می‌آیند ولی در غیر این صورت یک برادری داشت که از خجلت، هیچ جا نمی‌توانست خود را معرفی کند. قربانت.

### شامگاه قبل از اجرای حکم اعدام

مکتوب شماره ۱۳

قربانت می‌روم [مخاطب نامعلوم]، در طول این یازده ماهی که هر روز آن به اندازهٔ قرنی بر من گذشته است بارها تصمیم گرفته و حتی نامه‌ای هم تهیه کرده و خواستام به حضورت تقدیم کنم اما هر دفعه پایم در مرحلهٔ اجرای تصمیم سست شده و پیش خود اندیشیدام که جز ایجاد تأثر بیشتر در روح حسّاس و قلب مهربان شما چه فایده‌ای برای عمل متصور خواهد بود و اگر منظور هم این باشد که شما را بیاری طلبم و نجات خود را از این وضعی که نه من قدرت وصف آن را دارم و نه شما طاقت شنیدن و خواندن این سرگذشت رقت‌انگیز را بخواهید، بدون تردید بیش از آن که من یک چنین تمنائی بکنم شما تمام آن‌چه را در قوه و اختیار دارید برای رهایی ارادتمند مریض و محبوس و محکوم، خود بکار برده و می‌برید و در حقیقت حیقم آمد که آن همه بزرگواری و سعی و مجاهدت بی‌ریاء شما را یا بخواهش و استدعایی الوده کنم یا از ارزش آن لطف و جوانمردی یا بکار بردن چند عبارت خشک و مبتذل که عنوان تشکر را خواهد داشت بکاهم زیرا شما برای جنب تشکر و امتنان من اقدام و تلاش نمی‌کنید. شما مقداری از این رنجها را کشیده‌اید معنی محبوس و مریض را می‌دانید و به تمام مفاهیم این کلمات آشنایی دارید. شما خوب طعم تلخ زندان را چشیده‌اید و آشنا هستید که ماهها در را به روی یک موجود محروم و مریض ببندند و از کسان و دوستان بی‌خبر باشد و با دنیای زنده‌ها کمترین ارتباط و آشنایی نداشته باشد، چه معنی می‌دهد. شما که به روحیات ارادتمند خودتان کاملاً آشنا هستید، می‌دانید اگر من

بگویم دیگر از این زندگی سراسر رنج، از این حیات قرین نکبت و ادبار، از این عمری که هر دقیقه‌اش با درد و مرض و نگرانی و اضطراب همراه است، سیرم و فقط بخاطر اشک چشم زن و خواهرم ادامه این عذاب جانفرسا را تا به امروز هم تحمل کرده‌ام، اغراق نگفتم. پانزده ماه عمری را که من پشت سر گذاشته‌ام بعد از درد و رنجی که از آن گنوله کشیده‌ام جز جان سختی عجیب و مقاومت در برابر مرگ هیچ چیز دیگر نبوده است و اکنون که شیخ مرگ بالای سرم آمده و شمشیر (داموکلس) موازی گردنم قرار گرفته، خودم حیرت‌زده هستم که چرا آخرین نفس‌ها این قدر طولانی شد و کیست که از این نوع شکنجه یک موجود ناتوان و ناخوش و محتضر لذت می‌برد. معذرت می‌خواهم از این که برخلاف نیت قلبی خودم وارد در بحثی شده‌ام که ممکن است روح حساس شما را نیز از رنج و عذاب من سهمی برساند و خاطرتان را که میدانم از این ماجرای من آزرده است، آزرده‌تر سازد. [-] همین قدر عرض می‌کنم که از اولین لحظه‌ای که با من بعد از دستگیری حرف زد به او گفتم اگر کاری برای نجات من بشود فقط... ساخته است و بس زیرا صراحت و شجاعت اخلاقی شما را مهمتر از همه آن لطف و مرحمت قلبی که به من دارید می‌دانستم و الان هم که و بیش خبر دارم که در وضعیت موجود با چه شهامت و قدرت روحی در معرکه نجات یک دوست غریق خود سعی و تلاش می‌کنید آقای... من راجع به گذشته هیچ حرف نمی‌زنم ولی شما راهنمای مبارزات و جانفشانی‌هایی بودید که در دوره چهاردهم از مجلس همفکرانی را که در بیرون داشتید اداره می‌کردید از ابامی که در پاریس بودید و می‌دیدید که در آن شرایط سخت باز هم هر چه امکان داشت مضایقه نمی‌شد چیزی عرض نمی‌کنم اگر همه گذشته‌ها را از یاد ببرند و دستگاه حاضر با من آن معامله‌ای را بکنند که نه با هیچ محکومی کرده و نه سابقه دارد که با هیچ بشری در دنیای امروز بکنند آن وقت آن جمله معروف «پتن» که گفت «آی فرانسوی چقدر فراموشکاری» در این مورد چه مصداق پیدا می‌کند. [...]

هیچ کس بقدر شما نمی‌داند از آن سیاست و از آن وزارت، من چه اندازه تونسه گرفته‌ام و چطور جنون ایده‌آلهای دور و دراز کار مرا تا به این مرحله کشانیده است. اکنون با عرض معذرت رفع مزاحمت می‌نمایم و اطمینان دارم هیچ بدری در حق فرزند و برادری در مورد برادر خود این لطف و عنایتی را که شما نسبت به من ابراز فرموده و می‌فرمایید به کار نبرده است و تنها راه نجات من همین دست توسلی بوده که به دامن شما دراز شده است و به وسیله آن حضرت از جوانمردی بی‌دریغ عرض تشکر می‌نمایم و در حقیقت جز شرافت و جوانمردی محض به اقدامات صمیمانه و مردانه او نام دیگری نمی‌توان گذاشت فدای محبت و الطاف شما ارادتمند بیمار و مجبوس شما. - از کاغذ و قلم زندان معذرت می‌خواهم و تمنی دارم بعد از قرائت معروضه به تشش اندازید چون جز... که حاصل نامه است احدی حتی هم از این مطلب خیری ندارد.<sup>۸</sup> مجدداً قربانت خودم، شب ۱۹ آبان.

### حماسه

ساعت چهار و هفت دقیقه بامداد صبح روز چهارشنبه نوزدهم آبان‌ماه ۱۳۳۳، تیمور بختیار فرماندار نظامی و سرتیپ آزموده دادستان ارتش و عده دیگر به زندان رفتند. و حکم اعدام دکتر حسین فاطمی را در لشکر ۲ زرهی به وی ابلاغ کردند.

آزموده گفت اگر وصیتی دارید بفرمایید شما که مکرر می‌گفتید: «من از مرگ ابائی ندارم و مرگ حق است». دکتر فاطمی نگذاشت حرفش تمام شود و پاسخ داد: «آری آقای آزموده مرگ حق است و من از مرگ ابائی ندارم، آن‌هم چنین مرگ پر افتخاری، من می‌میرم که نسل جوان ایران از مرگ من عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جنسوسان اجنبی برای کشور حکومت نمایند.» من درهای سفارت انگلیس را بستم غافل از آن‌که تا دربار هست انگلستان سفارت لازم ندارد». هنگامی که او را برای اعدام می‌بردند آزموده از وی خواست اگر خواهسته‌ای دارد بگوید، دکتر فاطمی گفت خواهسته‌های من، دیدن خانواده، ملاقات دکتر مصدق و صحبتی با افسران می‌باشد آزموده می‌گوید: «هنوز هم دست از این مرد بر نمی‌داری؟»

قبل از اجرای حکم دکتر فاطمی به آزموده می‌گوید:

«آقای آزموده! مرگ بر دو قسم است، مرگی در رختخواب ناز... مرگی در راه شرف و افتخار، و من خدای را شکر می‌کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می‌شوم، خدای را شکر می‌کنم که با شهادت من در این راه دین خود را به ملت ستم‌دیده و استعمار زده ایران ادا کرده‌ام و امیدوارم سربازان مجاهد نهضت هم‌چنان مبارزه را ادامه دهند.»

مقامات نظامی در مورد روحیه وی به خبرنگاران گفتند:

«... در آن موقع روحیه‌اش بقدری قوی بود که اگر کسی وارد اتاق می‌شد و از جریان اوضاع اطلاع نداشت، هرگز باور نمی‌کرد این شخص کسی است که چند دقیقه دیگر باید تیرباران شود و وصیتنامه‌اش را هم نوشته است.»

وقتی او را سوار آمبولانس کردند، سیگار خواست و آن را با وضعی خاص گوشه لب نهاد و ثابت کرد که از مرگ واقعاً نمی‌هراسد و ابائی ندارد... هنگام اجرای حکم، در حالی که هوا به شدت سرد بود روی همان پیراهنی که بر تن داشت یک پیژامه پشمی پوشیده و با همان پیراهن و پیژامه و کفش سریایی که پارچه روی آن مخمل قهوه‌ای بود آماده ایستاد...»

... هشت گلوله تیر از دهانه لوله تفنگهای چهار مأمور، دو نفر ایستاده، دو نفر نشسته شلیک شد و تیر درست بروی هم به قلب و شش تیر دیگر به سینه... «زنده باد مصدق» و «جاوید باد ایران» آخرین کلامش بود.<sup>۱۱</sup>

## یادداشت‌ها:

<sup>۱</sup> منظور دکتر غلامحسین مصدقی فرزند سوم دکتر مصدق است.  
<sup>۲</sup> مقصود سرتیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش است که به عنوان متهم ردیف ۲ در پرونده دکتر مصدق و محاکمه تاریخی او حضور داشت و قبلاً نیز روز ۲۸ مرداد، تسامح و کوتاهی‌های او در برابر نظامیان کودتای موجب سقوط دولت ملی گردید. ر.ک. به سرهنگ حسینقلی سررشته، «خاطرات من: یادداشتهای دوره ۱۳۱۰-۱۳۳۴» چاپ اول، تهران ۱۳۶۷، شامل خاطرات او به عنوان رئیس دژبانی ارتش در روز ۲۸ مرداد و سپس در زندان کودتا.  
<sup>۳</sup> روز ۱۸ مرداد ۱۳۳۳، سی و سه نفر از کوشندگان نهضت ملی در نامه سرگشاده‌ای خطاب به مجلسین موارد اعتراض خود را نسبت به قرارداد کنسرسیوم معروف به امینی - پیچ اعلام کردند.

<sup>۴</sup> پدر همسر دکتر فاطمی.

<sup>۵</sup> مقصود دکتر علی شایگان نماینده مجلس هفدهم و مهندس احمد رضوی نایب رئیس همان مجلس است که همزمان در اسارت بودند و هم پرونده دکتر فاطمی و هر سه از سخنرانان اجتماع عظیم میدان بهارستان و خیابان شاه‌آباد که در روز ۲۵ مرداد علیه کودتای نافرجام سحرگاه همان روز، تشکیل شد. سخنرانی در این اجتماع تبدیل به موضوع اصلی و مشترک اتهام این سه زنده یاد شد.

<sup>۶</sup> اعضای سازمان نظامی حزب توده که به تازگی روز ۷ شهریور ۱۳۳۳ توسط فرمانداری نظامی زندانی شده بودند.

<sup>۷</sup> در متن خطی دکتر فاطمی نیز شماره (۳) از قلم افتاده است.

<sup>۸</sup> اعضای سازمان نظامی حزب توده.

<sup>۹</sup> منظور تیمسار قلعه بیگی وکیل مدافع دکتر فاطمی است.

آیت‌الله زنجانی به منظور انتخاب یک وکیل مدافع مورد اعتماد، چون با سرهنگ بواسحق سابقه آشنایی داشت او را نامزد وکالت کرد و به فاطمی اطلاع داد. دکتر فاطمی در جواب نوشت «من به سرهنگ بواسحق اعتماد ندارم، معذراً تسلیم نظر آقا هستیم».

آیت‌الله زنجانی سرهنگ بواسحق را خواست و وکالت دکتر فاطمی را به او تکلیف کرد، خواهش کرد تا سه روز، نه آن پیشنهاد را قبول کند نه رد نماید تا با استفاده از این فرصت تصمیم بگیرند. سرهنگ بواسحق، بی‌توجه به توصیه آیت‌الله زنجانی، به روزنامه‌نگاران گفت که وکالت دکتر فاطمی را قبول کرده است ولی روز بعد، بعثت تهدید دستگاه، ابراز ندامت نمود! زنده یاد علی شهیدزاده حقوقدان و وکیل نامدار دادگستری در تهیه لایحه دفاعی، سرتیپ قلعه بیگی را راهنمایی و یاری کرد (خاطره و یادداشت فوق از کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت...» خلاصه تفصیل قضیه را در خاطرات آیت‌الله زنجانی در همین مجموعه بخوانید!)

<sup>۱۰</sup> منظور دکتر عبدالله معظمی استاد حقوق و رئیس مجلس شورای ملی در دوره ۱۷ است.

- <sup>۱۱</sup> منظور دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی است.
- <sup>۱۲</sup> رسیدگی در دادگاه بدوی نظامی روز ۱۸ مهر ۱۳۳۳ خانمه یاقوت، دکتر فاطمی به اعدام و دکتر شایگان و مهندس رضوی دو مرتبه دیگر پرونده هر یک به حبس ابد محکوم شدند.
- <sup>۱۳</sup> روز ۷ آبان ۱۳۳۳ دادگاه تجدیدنظر نظامی حکم اعدام دکتر فاطمی را ناپدید کرد و احکام حبس ابد را علیه مهندس رضوی و دکتر شایگان، در مورد هر یک، به ده سال زندان تقلیل داد. در همان روز قرارداد تشکیل کنسرسیوم نفت در مجلس سنای دوم به تصویب نهایی رسید. این قرارداد قبلاً روز ۲۹ مهر به تصویب مجلس هجدهم رسیده بود.
- <sup>۱۴</sup> به دکتر فاطمی در این‌جا چنین القا شده بود که با تقاضای فرجام در دیوان کشور موافقت شده و پرونده از دست دادرسی نظامی خارج می‌شود.
- <sup>۱۵</sup> منظور از د.ع.م. دکتر عبدالله معظمی است. دو رمز دیگر را نتوانستیم باز کنیم!
- <sup>۱۶</sup> منظور زنده یاد فتح الله بنی‌صدر قاضی آزاده دادگستری و از همراهان نهضت مقاومت ملی است. وی به عنوان دادستان کل کشور (با دادستانهای انقلاب اشتباه نشود) در سال ۱۳۵۸ مبتکر یک فورمول حقوقی برای تعطیل مجلس خبرگان شد که با وجود تصویب در هیأت وزیران دولت موقت، خمینی مانع اجرای آن گردید. چندی بعد در سال ۱۳۶۰ زنده یاد بنی‌صدر را به بهانه‌ای به زندان انداختند و شکنجه‌های روحی و جسمی موجب مرگ زودرس وی زمانی پس از آزادی از زندان شد.
- <sup>۱۷</sup> تقاضای رسیدگی فرجامی دکتر شایگان، مهندس رضوی و دکتر فاطمی در دیوان کشور که برطبق قانون دادرسی و کیفر موکول به اجازه شاه بود، مورد موافقت «ملوکانه» قرار نگرفت و منشی مخصوص شاه ذیل سند نوشت: «ضمن عدم تصویب رسیدگی فرجامی مقرر فرمودند تاریخ اجرای رأی دادگاه را نسبت به حسین فاطمی، بعداً تعیین خواهند فرمود»!
- <sup>۱۸</sup> جا افتادگی‌های این متن که با [-] یا [...] یا ... مشخص شده مربوط به مأخذ (افراسیابی) است.
- <sup>۱۹</sup> مخاطب این نامه با توجه محتوی آن آیت‌الله زنجانی نیست؛ پس چه کسی می‌تواند باشد؟ متأسفانه راز و رمزی که در این نامه نهفته است [یا آن‌که «به آتش» نینداختند، باز هم زیر «...»‌های نامه نهفته می‌ماند که نه ما توانستیم کشف رمز کرده و بدانیم کسی که از مجلس چهاردهم، هم‌فکرانش را در بیرون اداره می‌کرد و در دوران تحصیل فاطمی به پاریس رفته بود و... که بود؟ و نه، ظاهراً آقای افراسیابی!
- <sup>۲۰</sup> «خطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی» به کوشش بهرام افراسیابی، ۳۵۴-۳۵۵؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک. به شرح مفصل مندرج در نصرالله شیفته، «زندگی‌نامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی...»، فصل هفدهم، صص ۴۰۳-۳۷۰.